



جنگ روایت‌ها

همکلاسی آسمانی

نوجوانان انقلابی با به پای دیگر اقشار مردم در پیروزی انقلاب اسلامی سهمی بزرگ دارند. با آغاز جنگ تحمیلی بسیاری از نوجوانان و جوانان ایرانی با وجود سن کمی که داشتند درس و مدرسه را رها کردند و از پشت نیمکت به جبهه‌ها رفتند. روح بزرگشان سن و سال نمی‌شناخت و نقطه مشترکشان ولایت‌مداری و ایثارگری بود. شهدای دانش آموز از اصحاب عاشورایی اباعبدالله الحسین (ع) درس و الگو گرفتند و با بصیرت و آگاهی راه خود را انتخاب کردند. دانش‌آموزانی که آگاهانه، عاقلانه و عاشقانه انتخاب کردند و شهادت برایشان «احلی من غسل بود». بیش از ۳۶ هزار شهید دانش‌آموز در کشور داریم که در برهه‌های حساس و سرنوشت‌ساز کشور نقش آفرینی کردند و حماسه آفریدند. هشت سال دفاع مقدس بیشترین حماسه از این دانش‌آموزان را به تصویر کشید. در واقع بیش از یک ششم شهدای دوران دفاع مقدس را دانش‌آموزان تشکیل می‌دهند.

ادامه « صفحه ۶

لشکری به بلندای عشق

«قوی، قدرتمند، خط شکن و خط نگهدار» این‌ها صفاتی، درخور و شایسته در مورد لشکر ۲۵ کربلا است که در کلام رهبر معظم انقلاب بدان اشاره شده است؛ بی تردید تاریخ هشت سال دفاع مقدس، شاهد و گواه این مدعاست. اهدا هزاران شهید، جانباز و آزاده، در عین آن که صدها کیلومتر از خط اصلی نبرد دور بوده، مصداق ولایت‌پذیری، احساس مسئولیت و ایثار است. رهروان و دل‌باختگان آیین حسین (ع) و مکتب پیر خمین(ره) چون همیشه این بار هم به خون خواهی آل الله برخاستند و همه همت خویش را مصروف پاسداری و نگهبانی از شجره طیبه انقلاب اسلامی کردند. سرداران و رزمندگان ظاهراً بی نام و نشان این خطه‌ی سبز، دشت‌های جنوب را لاله‌گون کردند. در برهه‌های حساس و بزنگاه‌های جنگ و در سخت‌ترین لحظات دوران دفاع مقدس، مردان این لشکر بی‌ادعا اما توانمند، حماسه‌هایی آفریدند که نظیر نداشت. نام لشکر ویژه ۲۵ کربلا بر تارک ۲۲ عملیات می‌درخشد.

ادامه « صفحه ۲

راهیان پیشرفت

در دوران جنگ تحمیلی و پس از تحریم‌های ظالمانه قدرت‌های جهانی علیه ایران در ارتباط با تسلیحات نظامی، موضوع توجه به توان دفاعی ایران و بحث خودکفایی در ساخت تسلیحات و به خصوص موشک از اهمیت خاصی برخوردار شد اما واقعیت آن بود که ایران در آن دوران به دلیل مشکلات ناشی از جنگ نتوانست تا به اهداف موردنظر خود دست یابد. پس از جنگ تحمیلی، نیروهای مسلح کشور با تکیه بر ظرفیت و توانمندی داخلی در فواصل مختلف موشک‌های جدید و مدرنی را رونمایی کردند که پیشرفت روزافزون ایران در عرصه دفاعی را نشان می‌داد. در واقع نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در ۴ دهه سپری شده از عمر انقلاب اسلامی با وجود تمام تحریم‌هایی که توان دفاعی کشور را هدف گرفته بود و با بهره‌گیری از توان متخصصان و دانشمندان متعهد، توانست به چنان پیشرفتی در حوزه دفاعی دست یابد که تمام معادلات و توازن قدرت در منطقه را تحت شعاع خود قرار داد.

ادامه « صفحه ۱۰



صاحب امتیاز: سازمان اردویی، راهیان نور و گردشگری سپاه کربلا استان مازندران

مدیر مسئول: روح‌الله صادقی / سردبیر: عبدالله گزین / مدیر اجرایی: جواد اکبری / طراح و گرافیست: رضا بابایی / تایپست: علی رنجبر

www.mazrahe-noor.ir @koolebar_maz @ordomaz @ordoghah_emam_khamenei

خاک‌گیرین

نشریه تحلیلی راهیان نور
راهیان نور دانش آموزی

بازخوانی حماسه ماندگار لشکر ویژه ۲۵ کربلا لشکری به بلندای عشق



جلسه فرمانده وقت سپاه برادر محسن رضایی با فرماندهان لشکر ویژه ۲۵ کربلا

تاریخچه تشکیل لشکر ویژه ۲۵ کربلا

پس از عملیات ثامن الائمه در سال ۱۳۶۰، در پی تصمیم فرماندهان ارشد سپاه، مأموریت انجام عملیات طریق القدس به «سردار مرتضی قربانی» واگذار شد. در همین راستا، تیپ ۲۵ کربلا و چند تیپ دیگر تشکیل گردید. در آغاز راه اندازی تیپ ۲۵ کربلا، اکثریت ارکان این تیپ را رزمندگان اصفهانی تشکیل می دادند. پس از عملیات فتح المبین، این تیپ خود را برای انجام عملیات بیت المقدس در همان سال آماده کرد. در این عملیات هم، بخش اعظم نیروهای این تیپ را رزمندگان شمالی تشکیل می دادند. استان های شمالی با استعداد تقریبی ده گردان پیاده در عملیات بیت المقدس شرکت کردند که بیشتر این نیروها به ترتیب اولویت در تیپ ۳۷ نور، بیت المقدس و ۲۵ کربلا حضور داشتند. «سردار شهید حبیب الله افتخاریان (ابوعمار)» در مرحله ی دوم عملیات بیت المقدس، جانشین تیپ ۳۷ نور بود. بعد از انجام این عملیات، بر اساس تصمیم فرماندهان، تأمین نیروهای تیپ ۲۵ کربلا، رسماً در اختیار منطقه ۳ قرار گرفت. به طوری که در عملیات رمضان در سال ۱۳۶۱، بیشتر نیروها و ارکان این تیپ، از رزمندگان سه استان شمالی بودند.

سلاحشوران آسمانی

آری اما هیچ نموداری نمی تواند از لحظه ای بگوید که چگونه خط شکنان غواص از دل موج خروشان ارونند گذشتند، دشمن را در پشت دژی به ظاهر نفوذناپذیر، غافلگیر کرده و شبه جزیره راهبردی فاو را به تصرف درآوردند. هیچ جدولی نمی تواند از اشک نیمه های شب و نجوای شبانه رزمندگان لشکر در هفت تپه بگوید. از دل تنگی برادر از شهادت برادرش و شوق لقا الله. از شوق خرمشهر، از آزادی و سرفرازی و افتخار هویزه. کوه های حمیرین، آب های هور العظیم، جزایر مجنون، شیلر، مریوان و مهران، ماووت و سلیمانیه، آردگاه کسانی بود که در جنگ ابدی ازلی خیر و شر در اردوگاه نور ایستاده اند. چه تن ها در میان سیم خاردارها، پاره پاره شد. چه جان ها که میان میادین مین به جانان پیوست. چه جسم ها که در ارونند، دریاچه بوییان، هورالعظیم، جزیره طویل، کانال ماهی، با آب های روان همراه شدند. شلمچه، کربلای مکرر شد. یاران حسین (ع) ۱۴۰۰ سال بعد، عاشورایی دیگر را رقم زدند. به عشق رسیدن به بیت المقدس، قدس ۱ و ۲ را پشت سر گذاشتند. رمضان و محرم، میعاد عارفان و سالکان کوی دوست شد. لشکر خدا دوباره در نبرد بدر به صیانت از اسلام ناب محمدی پرداخت و رمز این حماسه ها تاسی به قرآن و اهل بیت بود. دجله، چزابه، فکه، چیلات، دزفول، شوش، آبادان، سوسنگرد، بصره، حلبچه، بستان و عین خوش، معراج پاک ترین فرزندان این آب و خاک مقدس شد.

«قوی، قدرتمند، خط شکن و خط نگهدار» این ها صفاتی، درخور و شایسته در مورد لشکر ۲۵ کربلاست که در کلام رهبر معظم انقلاب بدان اشاره شده است؛ بی تردید تاریخ هشت سال دفاع مقدس، شاهد و گواه این مدعاست. اهدا هزاران شهید، جانباز و آزاده، در عین آن که صدها کیلومتر از خط اصلی نبرد دور بوده، مصداق ولایت پذیری، احساس مسئولیت و ایثار است. رهروان و دل باختگان آیین حسین (ع) و مکتب پیر خمین (ره) همچون همیشه اعصار این بار هم به خون خواهی آل الله برخاستند و همه همت خویش را مصروف پاسداری و نگهداری از شجره طیبه انقلاب اسلامی کردند. سرداران و رزمندگان ظاهراً بی نام و نشان این خطه ی سبز، دشت های جنوب را لاله گون کردند. در برچه های حساس و بزنگاه های جنگ و در سخت ترین لحظات دوران دفاع مقدس، مردان این لشکر بی ادعا اما توانمند، حماسه هایی آفریدند که نظیر و نمونه نداشت. نام لشکر ویژه ۲۵ کربلا بر تارک ۲۲ عملیات می درخشد.

سلاحشوران آسمانی

بصیر، طوسی، ابوعمار، مهرزادی و ده ها سردار دیگر، گردان رزمندگان گمنام را تا جاده صراط الی الجنه، پیش بردند. و شهرهای کوچک و بزرگ دیار علویان، همه و همه، وعده گاه گسیل خیل عاشقان، در قالب سپاهیان محمد (ص) شدند. بسیجیان و پاسداران روستازاده، بی آلایشی و صداقت را دستمایه یکی از عجیب ترین نبردهای دنیا قرار دادند. جنگی که در آن از مؤلفه های آشنای خشونت، مرگ و تراژدی، خبری نبود. قهرمانان این درام غریب، آدم هایی بودند که به خاطر عادی بودن، عجیب اند. کمبودها و حتی فقدان ابزارها نتوانست کسی را از مسئولیتی بازدارد. عمل به تکلیف بر هر چیزی رجحان داشت. لباس ها و مکان ها با آدم ها معنی و شخصیت پیدا کردند، ورنه شلمچه، هفت تپه و فاو که تنها قطعه ای از زمین خدایند. رزمندگان لشکر ویژه ۲۵ کربلا، این میراث داران تشیع علوی، همچون بیرقی افراشته، آذین و زینت میدان دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی هستند.

کارنامه عملیاتی لشکر ویژه ۲۵ کربلا

- ۱- ثامن الائمه / ۵ مهر ۶۰ - نصر من الله و فتح قریب / شمال آبادان
- ۲- طریق القدس / ۸ آذر ۶۰ / یاحسین(ع) / منطقه عمومی غرب، سوسنگرد و بستان
- ۳- فتح المبین / ۱ فروردین ۶۱ / یازهر(اس) / غرب دزفول و شوش
- ۴- بیت المقدس / ۱۰/۲۱/۶۱ / یاعلی بن ابیطالب(ع) - غرب کارون، جنوب غربی اهواز
- ۵- رمضان / ۲۳ تیر ۶۱ / یاصاحب الزمان(عج) / شرق بصره
- ۶- محرم / ۱۰ آبان ۶۱ / یازینب(س) / بستان، جنوب شرق دهلران، غرب عین خوش
- ۷- والفجر مقدماتی / ۱۷ بهمن ۶۱ / یا الله، یا الله، یا الله - فکه، چزابه
- ۸- والفجر ۱ / ۲۰ فروردین ۶۱ / یا الله، یا الله، یا الله - شمال غرب فکه
- ۹- والفجر ۴ / ۲۷ مهر ۶۲ / یاالله، یاالله، یاالله / دره شیلر، در شمال مریوان و پنجوین
- ۱۰- والفجر ۶ / ۲ اسفند ۶۲ / یازهر(اس) / چزابه و چیلات در جنوب دهلران
- ۱۱- بدر / ۱۹ اسفند ۶۲ / یاقاطمه زهرا(س) / دجله، حد فاصل بین قله صالح تا القرنه
- ۱۲- قدس ۱ / ۲۴ خرداد ۶۴ / یامحمدرسول الله(ص) / منطقه هورالهبویه و شرق دجله
- ۱۳- قدس ۲ / ۴ تیر ۶۴ / یامحمدرسول الله(ص) / هورالهبویه
- ۱۴- والفجر ۸ / ۲۰ بهمن ۶۴ / یازهر(اس) / فاو
- ۱۵- کربلای ۱ / ۱۰ تیر ۶۵ / یابوالفضل العباس(ع) ادرکنی / مهران
- ۱۶- کربلای ۴ / ۳ دی ۶۵ / محمدرسول الله(ص) - غرب ارونند (جنوب خرم شهر)
- ۱۷- کربلای ۵ / ۱۹ دی ۶۵ / یازهر(اس) / شلمچه و شرق بصره
- ۱۸- کربلای ۸ - ۱۸ فروردین ۶۶ / یاصاحب الزمان(عج) / شرق بصره
- ۱۹- کربلای ۱۰ / ۱۰/۳۰/۶۶ / یاصاحب الزمان(عج) - منطقه عمومی ماووت عراق
- ۲۰- نصر ۴ / ۳۱ تیر ۶۶ / شمال عراق، استان سلیمانیه
- ۲۱- والفجر ۱۰ / ۱۵ اسفند ۶۶ / یارسول الله(ص) / منطقه عمومی حلبچه
- ۲۲- بیت المقدس ۷ / ۲۳ خرداد ۶۷ / یابا عبدالحسین(ع) - منطقه عمومی شلمچه

■ معرفت پایه ای ست برای شهود انسان

شهود به معنای اینکه شاهدهی از حق در قلب مخاطب شما جلوه بکند. چطور؟ وعظ، خطبا و علمای ما وقتی منبر می روند و از کربلا صحبت می کنند، شما احساس می کنید در صحنه کربلا حضور دارید، آن صحنه ها را کأنه شاهد بودید، با قلبتان شهود می کنید. رساندن مخاطب به این پایه از معرفت شهودی، کار بسیار بزرگ و ارزشمندی است. این شهود باعث می شود یک حس و حالی در مخاطب به وجود بیاید و این حس و حال می تواند پشتوانه عمل بشود که اگر این عمل تکرار بشود، یک صفاتی برای مخاطب حاصل خواهد شد. به تعبیری فرموده اند: «المعرفة بذر المشاهدة» اگر شناخت و معرفت درستی به مخاطب داده شود، او می تواند به خوبی شهود کند، اگر چه سالها از جنگ گذشته و اساساً جنگ را ندیده است. بنابراین بحث این است که ما چه باید بگوییم و اینکه چگونه بگوییم. اساساً همه مخاطبان، مخاطبان خاص نیستند. و نیاز نیست جزئیات گفته شود. ما در حوزه فن مخاطب شناسی، مخاطبانمان را دسته بندی می کنیم. عده ای خاص هستند، یک عده اخص هستند و یک عده عام.

قرآن و روایتگری

تقریب روایتگری یک عنوان جدیدی است. یعنی یک نگرانی وجود دارد و آن این است که عده ای در حوزه روایتگری ظاهراً طوری حرکت می کنند که در حال دور شدن از اهداف اصلی روایتگری هستند. مفهومش این است که یک جای کار ما اشکال دارد و ما زبان مفاهمه خوبی نتوانستیم برقرار کنیم. سلايق رویان در حوزه روایتگری، زیاد است. سلیقه در نوع بیان و روایتگری و گفتگو با مخاطب. در این موارد باید به الگو و راهنما رجوع کرد. یکی از این الگوها، کتاب مقدس ما قرآن کریم است که خود روای داستانهای عبرت آموز است. قرآن صرفاً داستان سرایی نمی کند. قرآن دنبال این است که یک اثر تربیتی را بر یک واقعه تاریخی مترتب کند. از یک حادثه تاریخی گزینش می کند و به آن می پردازد تا بتواند یک اثر تربیتی را در نهایت به مخاطب ارائه کند. یک مطلب را نباید فراموش کرد و آن هنر راوی است که راوی باید بتواند مخاطب را به پایه ای از معرفت برساند که او بتواند با عبور از لایه های مختلف حوادث جنگ، حقایق را به خوبی شهود کند.



۲ مخاطبان روایتگری

۱- **اهل باور و یقین:** همین هایی که حزب الهی هستند و به ارزش ها پایبند هستند، در جنگ بودند انقلاب، اسلام، ولایت را قبول دارند. باید چیزی گفته شود که بر سطح باور و یقین این ها افزوده شود و در آن راهی که دارد، راسخ تر بشود.

۲- **خالی از ذهن ها:** نوجوانی که اطلاعات قبلی از جنگ ندارد و تازه با این مفاهیم در حال آشنا شدن هستند. اینجا در حقیقت ما وظیفه مستحکم سازی میانی این افراد را بر عهده داریم. باید مطالب جنگ برایش خوب جا بیافتد. دفاع، ضرورت دفاع، اهمیت دفاع، شرایطی که ما داشتیم و... باید بیان شود.

۳- **مترددین:** کسانی که بر اساس القائات و شبهات، برایشان تردیدی حاصل می شود. در دانشگاه ها این بحث ها می شود. چرا جنگ را ادامه دادیم، چرا جنگ این گونه شد، غرب عملیات کردید و... چراهایی که درباره جنگ مطرح می شود. پاسخ هایش کاملاً مشخص است که هم علمی و مستند وجود دارد و ما شبهه ای نداریم. این ها تردید برایشان حاصل شده، تمدی ندارند ولی تردید برایشان ایجاد می شود. جمعی از مخاطبین ما اینها هستند، خوب ما باید به تناسب برای اینها رفع شبهه کنیم.

۴- **منکرین:** آنان که منکر حقایق ما هستند. نوع مخاطبین و نوع افرادی که مخالف و مریض هستند ما در مقابل این ها احتیاج می کنیم. حجت های بالغ؟ الهی و انسانی و شرعی در زمینه های گوناگون را اقامه می کنیم تا مثل خاکریزی در مقابل این ها باشد که پیشروی بیشتری نداشته باشند.

■ اهمیت شناخت فهم مخاطب

اگر وقتی جمعی که کودک هستند یا بچه های دبستانی یا راهنمایی هستند. باید ببینیم این بچه چه می خواهد و چقدر از جنگ نیاز دارد که بداند. این ذوق می خواهد. اصلاً شاید لازم باشد در حوزه روایتگری جنگ، یک عده راوی خاص کودکان تربیت کنیم. بنابراین در حوزه روایتگری به تناسب نوع مخاطبین شما ناگزیر هستید یک نوع روایتگری داشته باشید.

■ مخاطب عام و عدم لزوم بیان جزئیات جنگ

اگر یک راوی، جزئیات جنگ را برای مردم عادی بیان کرد، امر بی ربطی انجام داده است. مثلاً یک کشاورز، کاسب و... از روستایی آمده حالا ما بیایم مثلاً سازمان رزم این یگان عمل کننده را برای اینها بگوییم، ترکیب چه بوده؟ استعداد چقدر بوده؟ گستره و عمق نفوذ تا کجا بوده؟ و... یا سازمان رزم ارتش عراق را بیان کنیم. این ها اصلاً ضرورتی ندارد. برای مخاطبان خاص وظیفه داریم تفصیلی تر صحبت کنیم.

پیامبر اسلام (ص) می فرماید: ما پیامبران مکلف شدیم که به قدر فهم و عقل مردم و به فراخور دریافت مردم برای آنها صحبت کنیم. اگر بخواهیم سطح بالا صحبت کنیم (به یک معنا) مردم فراری می شوند.

اصول روایتگری قرآن کریم

- **روش اول:** اولین خصوصیتی که در قرآن کریم به آن توجه شده این است که ما در قرآن چیزی به عنوان وقایع نگاری صرف نداریم، بلکه یک سلسله گزارش های تاریخی داریم که همگی هم جهت دار است. یعنی قرآن صرفاً داستان سرایی نمی کند. قرآن دنبال این است که یک اثر تربیتی را بر یک واقعه تاریخی مترتب کند. از یک حادثه تاریخی گزینش می کند و به آن می پردازد تا بتواند یک اثر تربیتی را در نهایت به مخاطب ارائه کند که نوعاً این مقاصد در حوزه تاریخی به عنوان عبرت گیری مطرح است. لذا مطالبی که بار تربیتی ندارد، بیان نمی شود. راوی که می خواهد صحبت کند، حتماً در این خاطره گوینی و روایت و با این مسأله دنبال سرگرم کردن نباید باشد. **مقام مظم رهبری می فرمودند: «ما سر مردم را نباید گرم کنیم، باید مردم را هوشیار و بیدار کنیم.»** راهیان نور محل رساندن مردم به نور است. مشغول کردن مردم که نیست. آن نور هدایتی که از پرتو فداکاری و استقامت شهدا به دست آمده، باید روی این ها تمرکز کنیم.

- **روش دوم:** قرآن در بیان حوادث تاریخی، همواره یک نگاه جانبدارانه دارد. این طور نیست که قرآن بی تفاوت نسبت به مسائل باشد. قرآن کاملاً در برخورد با حوادث تاریخی اعلام می کند که طرفدار حق است «سختن بعدی

ادامه» و در مقابل باطل، آنها را لعن می کند. تاریخ نگاران سعی می کنند که بگویند در مورد این حادثه تاریخی بی غرضانه حرف زدیم. اما جهت کلی را مشخص نمی کنند و به عهده مخاطب می گذارند. ما وقتی می خواهیم حوادث جنگ را بیان کنیم باید مسائل را تبیین کنیم. کسانی که خوب و بد عمل کردند چه کسانی بودند. جریانات حق و باطل را با صراحت و آشکار مشخص کنیم. این روش روایتگری خداست و خداوند متعال در قرآن این گونه عمل کرده است.

- **روش سوم:** این است که قدرت تفکر را برای تقویت اعتقادات مردم ارائه می کند. مورخین این گونه نیستند و معمولاً یک رابطه علت و معلولی را در رابطه با حوادث تاریخی بیان می کنند. باید مشخص شود که چطور خدای متعال مستکبرین را از طریق مؤمنان خالص و مخلص به مذلت و نکبت دچار می کند. این ها را چطور سرنگون می کند. می گویند در صحنه جنگ، دو عنصر تجهیزات و نیروی انسانی تعیین کننده است و اگر در این دو مورد برتر بودید، برنده هستید. در تمام مکاتب غربی و شرقی این را می گویند. این گونه می فرمایند: ما خوفی سراسری در دل کفار انداختیم به واسطه اینکه آن ها به قدرت مادی تکیه کردند. چون فکر می کردند این دو عنصر تعیین کننده است از همین جا هم ضربه خوردند. خدای متعال در قوه خیال کفار تصرف می کند. این ها یک نفر را ۱۰۰۰ نفر می بینند و بر عکس، ۱۰۰۰ نفر را ممکن است نبینند. امام صادق (ع) می فرمایند: «لکل وقت حدیثه» هر جا و هر زمانی، حرف خاص خودش و هر جایگاهی صحبتی به تناسب دارد.

- **چهارمین روش قرآن در بیان حقایق تاریخی و جنگ:** این است که قرآن اهتمام جدی دارد که غلط های مشهور را حتماً اصلاح کند. چه بسا در این چند سال راهیان نور مطالبی را گفتند که اشتباه است. اگر کسی بخواهد این گونه با جنگ برخورد کند، به شهدا جفا کرده است. می خواستند باور مردم را بیشتر کنند در صورتیکه جنگ نیاز به این حرف ها ندارد. اهتمام جدی باید داشت قرآن اصرار دارد غلط هایی که مشهور شده است را حتماً اصلاح کند. راویان ما باید در نقل های تاریخی اشتباهات تاریخی حوزه جنگ را اصلاح کنند.

یادمان فتح المبین

در شمال غربی شوش و در غرب رودخانه کرخه، دشت فتح المبین قرار دارد که یادآور حماسه و عملیات پیروزمندانه فتح المبین و شهدای والا مقام این منطقه می باشد. یادمان شهدای فتح المبین در هشت کیلومتری شمال غربی شوش و در غرب رودخانه کرخه قرار دارد. دشمن بعضی در روزهای اولین جنگ تا پشت رودخانه کرخه پیشروی کرد و بر شهر شوش و جاده اندیمشک - اهواز مسلط شد. رزمندگان اسلام در این جبهه یک خط دفاعی شکل داده و عملیات امام مهدی (عج) را در روزهای پایانی سال ۱۳۶۰ و شش روز مانده به عملیات فتح المبین، طرح ریزی و با فرماندهی شهید مجید بقایی به اجرا در آوردند. این رزمندگان که قصد رخنه به سنگرهای دشمن در منطقه را داشتند در این شیارها با سنگرهای کمین دشمن درگیر شده و تعداد زیادی از ایشان در این شیارها به شهادت رسیدند. در ۱۹ دی ماه ۱۳۸۱، هشت شهید گمنام توسط مردم شهیدپرور شهرستان شوش تشییع و در این یادمان به خاک سپرده شد و در کنار آن‌ها نیز برخی از شیارهای عملیاتی به صورت بازسازی شده قرار دارند که یادآور نبرد حماسی رزمندگان در این منطقه است.



معرفی عملیات

در اولین روزهای جنگ، دشمن تا پشت رودخانه کرخه جلو آمد و در حاشیه کرخه که مشرف بر شهر شوش و جاده اندیمشک - اهواز بود مستقر شد. حضور رزمندگان اسلام در این جبهه، با شکل‌گیری خط دفاعی و اجرای عملیاتی تحت عنوان امام مهدی (عج) در سال ۱۳۶۰، مقدمه اجرای عملیات فتح المبین شد. عملیات فتح المبین به عنوان فتح الفتوح رزمندگان اسلام که شروع آن با استخاره به قرآن و الهام از آیه شریفه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» بود، در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد فروردین ماه ۱۳۶۱ به استعداد یکصد گردان از سپاه و ۳۵ گردان از ارتش در مقابل ۱۷۰ گردان از ارتش عراق در حالی که دشمن همچنان در منطقه گسترده فک، شوش، عین خوش، چزابه و مناطق دیگری از جنوب صف آراییی کرده بود، از چهار محور حمله رو شروع کردند. در این عملیات شهیدان، حسین خرازی، فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین (ع) و محسن وزوایی از لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) در شکست عراقی‌ها در محور رقابیه بیشترین نقش را به عهده داشتند.



شهر باستانی شوش

شهرشناسی

شهر شوش در ۲۴ کیلومتری جنوب غربی دزفول و ۱۰۵ کیلومتری شمال غربی اهواز واقع است. این شهر در زمان جنگ از توابع شهرستان دزفول بود اما از سال ۱۳۶۸ به بعد شهرستان شوش به مرکزیت این شهر تشکیل شد. این شهر باستانی از مراکز تمدن قدیم و پایتخت چهار هزار ساله حکومت عیلام و همچنین پایتخت زمستانی امپراتوری هخامنشی بوده است. شوش در قرون وسطی، مرکز بزرگ برای خوزستان بوده که در آن شهر قلعه ای محکم و قدیمی، بازارهایی با شکوه و مسجدی با ستون‌های گرد وجود داشته است. در طبقات پایین تر این شهر آثاری به دست آمده که باستان شناسان آنها را مربوط به ۸ هزار سال پیش می دانند. شوش ۴ اثر باستانی معروف دارد: اکروپل یا ارگ شاهنشاهی که قبرستان شاهان عیلامی بوده است. کاخ آپادان که هفت حیاط و سالن بزرگی با ۷۲ ستون سنگی دو متری دارد و داریوش اول هخامنشی آن را ساخته است. شهر شاهی یا شهر پانزدهم که در آن پانزده لایه از پانزده تمدن کشف کرده اند و شهر صنعتگران که از سه تمدن ساسانی، اشکانی و اسلامی نشان دارد. اهمیت تاریخی شوش نیز موجبات توجه و جذب جهانگردان و مشتاقان زیارت بارگاه دانیال نبی را فراهم آورد، به نحوی که این شهر با افزایش جمعیت در سال ۱۳۳۵ دارای شهرداری شد. شوش در طرح عملیاتی ارتش عراق به این دلیل اهمیت داشت که راه آهن و جاده اندیمشک-اهواز از مجاورت آن می گذشت و قطع این راه ها بر جبهه اهواز و دزفول تاثیر زیادی می گذاشت. لشکر ۱۰ زرهی و ۱ مکانیزه با ارتش عراق با پیش روی به سمت این شهر در ۷ کیلومتری غرب آن موضع گرفت و از آنجا به طور مداوم شهر شوش را زیر آتش خود قرار داد. این شهر در هجوم سراسری عراق پیوسته مورد حملات هوایی و توپخانه ای قرار داشت و به همین دلیل شهر شوش به تدریج خالی از سکنه شد و اهالی آن در شرایطی بسیار سخت به مناطق امن مهاجرت کرده اند. در طول جنگ رزمندگان از منازل این شهر به عنوان عقبه جبهه استفاده می کردند. شوش به دلیل بمباران و زیر آتش قرار گرفتن در طول هجده ماه، خسارات فراوانی دید. با انجام عملیات فتح المبین در غرب و شمال غرب شهر شوش، این منطقه از دید و تیر مستقیم متجاوزان خارج شد و تا پایان جنگ در امان ماند.



صدام شناس آورد

در عملیات فتح المبین، در محور قرارگاه نصر، یگان‌های عمل کننده در ساعت ۱:۳۰ بامداد، با دشمن درگیر شدند. درحالی که واحدهای ارتش عراق به شدت مقاومت می کردند، رزمندگان گردان حبیب، از تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص)، با پیشروی در عمق منطقه دشمن، قرارگاه توپخانه و قرارگاه تاکتیکی سپاه چهارم ارتش عراق را تصرف کردند. در همین زمان، صدام و عده‌ای از فرماندهان ارشد ارتش بعث که انتظار این مقدار پیشروی رزمندگان اسلام را نداشتند، به عقبه یگان‌های خود آمده بودند که ناگهان با هجوم سیل آسا و دشمن‌شکن سپاهیان اسلام روبه‌رو شدند. ژنرال حسین کامل مجید، وزیر صنعت و صنایع نظامی سابق رژیم بعث و داماد معدوم صدام: در عملیات شوش - دزفول، هنگامی که نیروهای ایران در منطقه سپاه چهارم عراق پیشروی کردند، واحدهای پشتیبانی این سپاه رزمی نیز از بین رفت و چیزی نمانده بود که صدام و همراهان او، به اسارت نیروهای ایرانی درآیند. در آن لحظات، رنگ از چهره صدام پریده و بسیار نگران بود. سرلشکر ستاد، عید حمید محمود الخطاب، رئیس دفتر ریاست جمهوری عراق: آقای رئیس جمهور مضطرب از عدنان خیر الله پرسید: "عدنان، بگو چه باید بکنیم؟ عدنان خیر الله جواب داد: سرورم، جای دیگری برای فرار و پنهان شدن پیدا می‌کنم. دوباره آقای رئیس جمهور پرسید: سلاح و مهماتی هم به‌همراه دارید؟" من جواب دادم: "فقط یک قبضه تفنگ داریم. ایشان با خشم و غضب گفت: اگر ایرانی‌ها مرا پیدا کنند، می‌دانید چه می‌شود؟! افراد همراه، همگی سعی می‌کردند آقای رئیس جمهور را آرام کنند. او درحالی که به تانک‌های ما که در آتش می‌سوخت، نگاه می‌کرد، دائم زیر لب می‌گفت: لعنت بر آنها! ما را در ورطه جنگ گرفتار کردند. او اسم کسی را نمی‌آورد؛ اما من می‌دانستم که منظورش آمریکا و رهبران عربستان و کویت هستند. آن روز، برای چند ساعتی ما در محاصره بودیم؛ اما ناگهان یک دستگاه خودرو را که حامل افراد مجروح بود، پیدا کردیم. افراد زخمی را بیرون کشیده، خودمان سوار شدیم. رئیس جمهور وقتی سر جایش نشست، گفت: "زخمی‌ها مداوا خواهند شد؛ اما اگر ما اسیر ایرانی‌ها بشویم، چه باید بکنیم؟"



بامرام و پهلوان مسلک بود، دیگران حرفش را می‌خواندند، حرمت خاصی داشت. عشق به حسین(ع) و ادارش کرد تا لباس سبز سپاه را بپوشد البته به مادرش گفته بود که در خواب دیده است که لباس سبزی به او هدیه شده و او را سربراز امام زمان(عج) خطاب کرده‌اند و عاقبت عشق به حسین(ع) پایش را به جبهه باز کرد. عاشقانه پیرو معلم بزرگش، پیرجماران، خمینی کبیر(ره) بود، وقتی برای دیدار با امام(ره) دعوتش کردند، افتخار مداحی را به او دادند، جمعیت چشمشان به او بود و او خیره به امام(ره)، نزدیکان صدایش می‌کردند تا بلکه به خود آید اما او محو تماشا بود. اشاره‌ها بی جواب ماند و او متحیر، امام لیخندی زدند و سخنرانی را شروع کردند، او در سکوت، پایان مجلس، بیرون حسینه جماران، مهر سکوت را شکست و بلند بلند گریه کرد، جمعیت همراهش شدند، حالی بود غریب، میان زمین و آسمان رها، در طول راه به هم‌زمانش گفت: امید دارم اگر امروز نتوانستم لب باز کنم، هنگام شهادت هر قطره خونم فریادی شود و بگویم خدایا خدایا تا انقلاب مهدی، خمینی را نگاهدار. در عملیات فتح بستان، موج انفجار مجروحش کرد، تمام بدنش از کار افتاده بود، وقتی شهدا را جمع می‌کنند، او را در پلاستیک می‌پیچند و همراه بقیه شهدا به سردخانه تحویل می‌دهند، صداها را می‌شنید اما نمی‌توانست حرف بزند یا حرکتی کند. در آن حال به امام حسین(ع) متوسل می‌شود به آقایش می‌گوید، من با تو عهد بسته‌ام بدون سر شهید شوم، پس شرمندم نکن.

وقتی برای بردن شهدا به سردخانه رفتند، دیدند کیسه‌ای که شهید سلطانی در آن پیچیده شده عرق کرده است، کیسه را باز می‌کنند می‌بینند هنوز زنده است، اکسیژن وصل کرده و به بیمارستان منتقلش می‌کنند. به یارانش می‌گوید: من از خدایم خواسته‌ام تا جلو امام حسین(ع) شرمندم نشوم، وقتی شهدا وارد محشر می‌شوند چگونه سر بر بدن داشته باشیم و به حضور امام حسین(ع) برسیم. همسر شهید شیرعلی سلطانی، خانم علی‌نژادیان در مورد قبری که شهید برای خودش حفر کرده بود، نیز چنین بیان نمودند: «به خوبی به یاد دارم قبل از اینکه همسرم دوباره به جبهه بازگردد، یک شب درب خانه‌ای که (کنار مسجد محل قرار داشت) خریداری کرده بود را باز کرد و قبری را که در آن حفر کرده بود، نشان من داد که این قبر را برای خودم کنم. من از دیدن اندازه قبر متعجب شدم، چرا که همسرم قد بلند و رعنائی داشت اما آن قبر برای او کوچک بود و وقتی این مسئله را به او گفتم، پاسخ داد زمانی که شهید شوم این قبر اندازه من می‌شود و دقیقاً هم همین‌طور شد، او بدون سر شهید شد و پیکرش به دلیل اینکه سر نداشت، به راحتی درون قبر جا شد. و بالاخره در عملیات فتح المبین به درجه رفیع شهادت رسید. پیکر بی سر او در روز ۱۳۶۱/۱/۱۲ در کتابخانه مسجد المهدی (عج) واقعه در کوشک قوامی در مکانی که خود شهید آماده کرده بود به خاک سپردند.»

نصرت الهی در عملیات

فرماندهان ارتش و سپاه در قرارگاه عملیاتی کربلا خود را برای عملیات فتح‌المبین آماده می‌کردند که دشمن پیش‌دستی کرده و از چند محور به آن‌ها حمله کرد. روایت شهید صیاد شیرازی را از این واقعه می‌خوانیم: با تلاش حدوداً سه ماهه، برنامه این نبرد را طرح‌ریزی کرده و نیروهایمان را مجهز کردیم. برای اجرای عملیات موضوعی برای ما ایجاد نگرانی کرده بود و آن وضعیت ماه در آسمان بود که ما بایستی در شب‌های مهتابی عمل می‌کردیم که این مهتاب اواسط شب از نور کمی برخوردار باشد و اواخر شب تقریباً غروب کند. اسفندماه بود و طبق محاسباتی که داشتیم، این شرایط در ۱۷ - ۱۸ فروردین ماه فراهم می‌شد. گرم این محاسبات بودیم که دشمن پیش‌دستی کرد و قبل از اینکه ما به او حمله کنیم زودتر به ما حمله کرد. فشار آتش زیاد بود و ما برای مقابله با آتش، مهمات کافی نداشتیم. خلاصه عرصه بر رزمندگان تنگ می‌شد. تا آمدیم این خطر را دفع کنیم، خطر دوم پیش آمد. دشمن ضمن ریختن آتش سنگین پیشروی هم کرد و حدود دو کیلومتر وضعیت خودش را تغییر داد و جلوتر آمد. بنابراین ما از آن طرح چهار محوری که داشتیم، دو محورش تقریباً خنثی شده بود و حوادث غیرمترقبه برای ما پیش آورد و باعث ناقص شدن طرح‌مان شد. دیگر آن طرح کاملی که داشتیم وجود نداشت. فشار آن قدر زیاد شد که در قرارگاه عملیاتی کربلا برادران ارتش و سپاه به این نتیجه رسیدند که برویم از فرمانده معظم خودمان کسب تکلیف کنیم.



قرار بر این شد که آقای محسن رضایی خدمت حضرت امام رفته و از ایشان کسب تکلیف کنند. برای اجرای این تصمیم، مسأله زمان بسیار حائز اهمیت بود. سرهنگ خلبنانی از افسران بسیار شجاع نیروی هوایی گفت: اگر مایل باشید من به مسئولیت شما، با هواپیمای اف ۵ شکاری دو کابینه یک نفر از شما را ظرف بیست دقیقه به تهران می‌برم و بیست دقیقه هم برمی‌گردانم. برادر رضایی قبول کرد و رفت. حدوداً بعد از دو ساعت، وقتی ایشان آمد دیدیم از چهره‌اش شادابی و نشاط و امیدواری و قوت قلب می‌بارد. گفتیم خوب امام چه فرمودند؟ راهکاری دادند؟ آیا تاکتیک عملیاتی را به ما نشان دادند؟ گفت: نه، امام خیلی با آرامش، تشریح وضعیت سخت ما را گوش نمودند و تبسمی کردند و بعد از تبسم یک اطمینان قلبی دادند و فرمودند: «هیچ نگران نباشید و همچنان هم باید مصمم باشید که عملیات‌تان را انجام بدهید». درخواست کردم استخاره بکنند. گفتند: «استخاره لازم نیست ولی اگر مایلید که از قرآن هم قوت قلب بگیرید به نیت طلب خیر، قرآن را باز کنید و خداوند قلب‌تان را قوی بکند و حتماً موفقید انشاءالله.» قرآن را که باز کردیم. به لطف خداوند متعال سوره فتح آمد و این برای ما خیلی پر معنا بود و معلوم بود که خداوند اصلاً می‌خواهد حداکثر قوت قلب را به ما بدهد. آیات شریفه سوره فتح را یکی از برادران با صوت خوشی خواندند. برادران اشک شوق می‌ریختند. واقعاً صحنه فراموش نشدنی بود. عملیات را شروع کردیم آن هم با نام مبارک حضرت زهرا(س). در آن عملیات حدود ۱۷ هزار نفر اسیر از دشمن گرفتیم. ۲۴۰۰ کیلومتر مربع از زمین‌های میهن اسلامی آزاد شد و مقادیر بسیار زیادی غنائم به دست ما افتاد. اساس این پیروزی لطف خدا، مدد الهی بود و نصرت الهی بود.

ابتکارات و خلاقیت‌ها

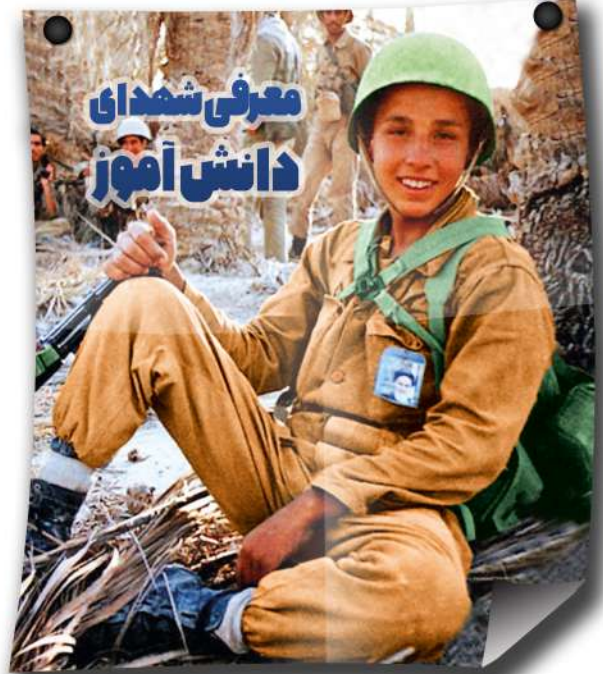
کار بی نظیری که در این عملیات انجام شد و باعث شگفتی عراقی‌ها شد، حفر کانال و تونل در زمین‌های رملی منطقه و دور زدن دشمن از طریق آن بود. در فتح المبین، عراقی‌ها به گونه‌ای غافلگیر شدند که اسناد و مدارک و چمدانهای محرمانه بسیاری از خودشان جا گذاشتند و رفتند. اگر فتح خدا نبود و ما در فتح المبین پیروز نمی‌شدیم، با پنج عملیات هم نمی‌شد، این زمینهای بزرگ را آزاد کرد زیرا عراقی‌ها تا این مرحله حالت هجومی داشتند. بعد از این عملیات بود که عراقی‌ها در لاک دفاعی رفتند.





شهید پرنهنگ محملمی

بهنام در ۱۲ بهمن ماه ۱۳۴۵ در منزل پدر بزرگش در خرمشهر به دنیا آمد. ریزه بود و استخوانی اما فرز چابک بازیگوش و سرزبان دار. در مقاومت خرمشهر به همراه سایر مدافعین حضور اثرگذاری داشت. بهنام معرفت شناسایی. گاهی گیر عراقی‌ها می‌افتاد. چند بار گفته بود: «دنیال مامانم می‌گردد، گمش کردم.» عراقی‌ها فکر نمی‌کردند بچه ۱۳ ساله برود شناسایی؛ رهایش می‌کردند. یک‌بار رفته بود شناسایی، عراقی‌ها گیرش انداختند و چند تا سیلی آبدار به او زدند. وقتی بر می‌گشت دستش را روی سرخی صورتش گرفته بود؛ هیچ چیز نمی‌گفت فقط به بچه‌ها اشاره می‌کرد عراقی‌ها کجا هستند و بچه‌ها راه می‌افتادند. یک اسلحه به غنیمت گرفته بود؛ با همان اسلحه ۷ عراقی را اسیر کرده بود. شهر دست عراقی‌ها افتاده بود. در هر خانه چند عراقی پیدا می‌شد که کمین کرده بودند یا داشتند استراحت می‌کردند. خودش را خاکی می‌کرد. موهایش را آشفته می‌کرد و گریه‌کنان می‌گشت خانه‌هایی را که پر از عراقی بود به‌خاطر می‌سپرد. عراقی‌ها هم با یک بچه خاکی نق نقو کاری نداشتند. گاه معرفت داخل خانه‌ها پیش عراقی‌ها می‌نشست مثل کرولال‌ها از غفلت عراقی‌ها استفاده می‌کرد و خشاب و فشنگ و کنسرو برمی‌داشت. خمپاره‌ها امن شهر را بریده بودند و درگیری در خیابان آرش شدت گرفته بود. کنار مدرسه امیر معزی (شهید آلبو غیبیش) اوضاع خیلی سخت شده بود؛ ناگهان بچه‌ها متوجه شدند که بهنام گوشه‌ای افتاده است و از سر و سینه‌اش خون می‌جوشید. پیراهن آبی و چهار خونه بهنام غرق خون شده بود. چند روز قبل از سقوط خرمشهر، در ۲۸ مهر ۱۳۵۹ پر کشید.



معرفی شهدای دانش آموز

شهید سیدهد طاهره هاشمی

سیده طاهره هاشمی در یکم خرداد سال ۱۳۴۶ در شهرستان آمل و در روستای شهید آباد (شهربانو محله) و در خانواده‌ای متدین، مذهبی و طرفدار انقلاب به دنیا آمد و تحت تربیت پدر و مادری بزرگوار که هر دو از سادات منطقه‌ی هزار جریب ساری بودند، رشد و پرورش یافت. از کودکی با قرآن، نهج‌البلاغه و سایر کتب روایی شیعی انس و الفت پیدا کرد. در کارهای هنری چون خطاطی، طراحی، گلدوزی، نگارش مقاله، تهیه روزنامه دیواری و بسیاری از برنامه‌های فرهنگی، اجتماعی و حرکت‌های سیاسی مدرسه بر عهده او بود. در برخورد با دانش‌آموزانی که تحت تأثیر تبلیغات گروهک‌های منحرف قرار گرفته بودند، بسیار مهربان، باحوصله و دلسوز بود و آن‌ها را به خود جذب می‌کرد. به پیام‌های امام اهمیت می‌داد، پیام‌های شانزده گانه امام را به دانش‌آموزان، نکته به نکته تأکید می‌کرد، آرزوی دیدار امام در دلش موج می‌زد. یک روز دوان دوان از مدرسه به خانه آمد و از خوشحالی زبانش بند آمده بود، نمی‌دانستیم چه اتفاقی افتاده، چند لحظه صبر کرد و گفت: «قرار است چند روز دیگر بچه‌های مدرسه را به دیدار امام ببرند.» دیدار امام برای سیده طاهره، بسیار شیرین، آرام بخش و غیرقابل توصیف بود، با این حال، نمی‌توانست جلوی اشک هایش را بگیرد.

او سرانجام در غروب روز ششم بهمن سال ۱۳۶۰ در حالی که ۱۴ بهار بیشتر از عمر کوتاهش نمی‌گذشت، در حالی که کمک نیروهای مدافع شهر شتافته بود، در درگیری با گروهک‌های معاند انقلاب با نیروهای بسیجی و مردمی، با اصابت دو گلوله به فیض شهادت نایل آمد.



شهید حسین فهمیده



شهید محمد حسین فهمیده، فرزند محمد تقی در سال ۱۳۴۶ در خانواده‌ای مذهبی در محله پامنار قم چشم به جهان گشود. فهمیده دوازده ساله بود که حوادث کردستان اتفاق افتاد. خود را به کردستان رساند، ولی به دلیل کمی سن، برادران کمیته او را باز می‌گرداندند و درصدد برمی‌آیند که در حضور مادرش از او تعهد بگیرند که دیگر از شهرستان خارج نشود. شهید فهمیده که در عزم خود راسخ بود، بالاخره خود را خرمشهر می‌رساند. او به اتفاق دوست شهیدش محمد رضا شمس، در یک سنگر قرار داشتند تا در هجوم عراقی‌ها به خرمشهر محاصره می‌شوند. محمد رضا شمس، دوست و هم سنگر حسین زخمی می‌شود و حسین با سختی و زحمت زیاد او را به پشت خط می‌رساند و به سنگر خود بر می‌گردد و می‌بیند که تانک‌های عراقی به طرف رزمندگان اسلام هجوم آورده و در صدد محاصره آن‌ها هستند. حسین در حالی که تعدادی نارنجک به کمرش بسته و در دستش گرفته بود به طرف تانک‌ها حرکت می‌کند. تیری به پای او می‌خورد و از ناحیه پا مجروح می‌شود. با این وجود خود را به تانک پیشرو می‌رساند و آن را منفجر می‌کند و خود نیز تکه تکه می‌شود. افراد دشمن گمان می‌کنند که حمله ای از سوی نیروهای ایرانی صورت گرفته است، جملگی روحیه خود را می‌بازند و با سرعت تانک‌ها را رها کرده و فرار می‌کنند. در نتیجه، حلقه محاصره شکسته می‌شود و نیروهای کمکی هم می‌رسند و آن قسمت را پاک سازی می‌کنند. رادیوی جمهوری اسلامی ایران با قطع برنامه‌های خود اعلام می‌کند که نوجوانی ۱۳ ساله با فداکاری زیر تانک عراقی رفته آن را منفجر کرده و خود نیز به شهادت رسیده است. امام (ره) در پیامی می‌فرماید: «رهبر ما آن طفل سیزده ساله ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم بزرگ تر است، با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید.»

شهید مرحمت بالا زاده

مرحمت بالا زاده در ۱۷ خردادماه ۱۳۴۹، در روستای «چای گرمی» از توابع مغان و در یک خانواده متدین و محروم، دیده به جهان گشود. با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل سپاه پاسداران و بسیج، پایگاه مقاومت بسیج را در روستا، راه اندازی کردند. شهید در این پایگاه عضویت یافته و با وجود سن و سال کم شروع به فعالیت می‌کند. مرحمت که از خردسالی به آموزه‌های دینی و اسلامی علاقه داشته است، بعد از آغاز جنگ تحمیلی اشتیاق حضور در جبهه‌های نبرد را داشته اما به خاطر کم سن و سال بودن، با حضور وی در صحنه نبرد ممانعت می‌کردند و در نهایت، این نوجوان خود را با زحمت به محضر آیت الله خامنه‌ای (رئیس جمهور وقت) می‌رساند و می‌گوید: حضرت قاسم ۱۳ ساله بوده اما امام حسین (ع) به او اجازه جنگ داده است؛ من نیز ۱۳ سال دارم اما فرماندهان سپاه اردبیل به من اجازه نمی‌دهند به جبهه بروم؛ تقاضا می‌کنم یا از این به بعد روضه و احوالات حضرت قاسم را در عزاداری‌ها نخوانند و بازگو نکنند یا دستور بدهید اجازه بدهند من نیز به جبهه اعزام شوم؛ در نهایت مرحمت رضایت آیت الله خامنه‌ای را جلب می‌کند و به سفارش ایشان، فرماندهان سپاه نیز اجازه می‌دهند تا مرحمت به نبرد اعزام شود و این رزمنده مخلص بعد از مدت‌ها جانفشانی، در ۲۱ اسفند ۱۳۶۳ در عملیات بدر در جزایر جنوب به درجه رفیع شهادت نایل می‌آید.



یادمان شهدای هفت تپه



معرفی یادمان شهدای هفت تپه

هفت تپه سند هویت سه استان شمالی یعنی مازندران، گیلان و گلستان است، خاطراتی را در سینه اش نهفته دارد که در فرصت مناسب می تواند نسل نو را مخاطب قرار داده و با واقع گویی و حقیقت سربایی، از آنها وارثان برازنده و پسندیده ای بسازد که هر کدام در شرایط خاص بتوانند، تداعی گر و یاریگر همان رزم آوران بی نظیر خطه قهرمان خیز و شهیدپرور شمال کشور باشند. هفت تپه سرزمین رزمندگان با اخلاص و شجاعتی همچون شهید طوسی و بصیر، املاکی، عسگری، مهرزادی، نوبخت ها، نعیمی، ذوالفقاری، اسحاقی، خیریان پور، ایمانی، عالی، فکوری، کریمیان، محمدزاده ها، کلبادی نژاد، بردبار، زندی، سجودی، بلباسی، خوش سیرت، قلی پور، نبوی، خداداد، علمدار، دوامی، بهداشت، اسودی، گلگون، مکتبی، ملک، موسی پسندی، نژاداکبر، شیرسوار، خنکدار، مزدستان، پونسی، ... و همه رادمردان بزرگ لشکر ویژه ۲۵ کربلا است. یادمان هفت تپه ملاقات با مشتاقانی را انتظار می کشند که شاید در هیچ کجای این سرزمین کهن، نتوان چنین موقعیت عارفانه ای را که تلفیقی از عشق و ایثار و شهادت را در خود به یادگار گذاشته است، فراهم کرد هفت تپه سرزمینی سوخته نیست، آتش افروخته نیست، بلکه سرزمین انسان های دل به خدا دوخته ای است که در آن شجاع ترین نسل ایران اسلامی، ماندگارترین حماسه ها را تمرین کرده و در چادرهایشان، زیباترین مناجات های عارفانه را با خدای خویش داشته اند!

هفت تپه، معراج خونین شهدایی است که در محراب هایشان، فزت و رب الکعبه های فراوانی فریاد شد و با تقدیم خون های سرخشان، انسان های زمینی، آسمانی شده و مسیر خاک تا افلاک را در طرفه العینی پیموده و آسوده خاطر از همیشه در جوار قرب الهی آریده اند! هفت تپه مثل همه مناطق متعلق به دفاع مقدس، سرزمین مورد علاقه انبیاء و اولیاء الهی است که همواره مشتاق حضور در قطعه های بهشتی اند، خاک پاکي که همانند کربلا، تا ابد دارالشفای انسانهای آزاده ای است که ضامن آزادی یک ملت در برابر سیل تهدیدهای توخالی و تهاجم های پوشالی است! هفت تپه شاید همانند قتلگاه شلمچه نباشد، اما قطعاً هم قطار دوکوهه، قبله گاه جوانان مومنی است که در آن، خدا را یافته و از زخارف دنیا بریده و به مقام وصال رسیده و امروز بی تردید از مرقبان درگاه الهی اند.

هفت تپه فراتر از یک مکان متداول و بالاتر از یک نام متعارف است و می توان آن را گنجینه پایان ناپذیر دفاع مقدس تلقی کرد که طی آن فرهنگ متشجع جبهه ها را تا عمق جان مشتاقان می تاباند و به تنهایی می تواند مبتکر گفتمان هایی باشد که خروجی آن، تنویر افکار و تطهیر رفتار و گفتار همه نسل های است که می خواهند از نردبان هفت تپه، به بام عرش صعود کنند! شاید دیگر فرصتی پیش نیاید که عده ای از کبوتران عاشق باز هم فرصت یابند تا در هفت تپه زندگی کنند، اما قطع به یقین بسیاری از کسانی که همانند ایام دفاع مقدس باز هم با هفت تپه زندگی می کنند و هرگز از یاد آن روزها غافل نمی شوند! باید خاک هفت تپه را به تبرک گرفت و در یادمان هر مقبره از شهدا به ودیعه گذاشت تا بوی عطرآمیز جبهه ها را از یادها نبریم و جبهه ها را با تمام خاطراتش به فراموش خانه های غفلت نسپاریم! فلذا هفت تپه را عاشقانه گرامی و عزیز بداریم تا اولاً قدمگاه شهدای خویش را تکریم نموده و ثانیاً یاد دلبران شمالی را به یاد همه دلاورمردان کشورمان پیوند زده و کتاب خاطرات دفاع مقدس را مشحون از حماسه های شمالی در سرزمین های جنوبی نماییم و شهدا هفت تپه را به همه نوجوانان و جوانان این دیار عزیز معرفی کنیم که هر یک از این شهدا به تنهایی می توانند الگویی جذاب برای نسل جدید باشند.

سلام بر تو ای هفت تپه



سلام بر تو که دفتر عشق رزمندگان لشکر قهرمان ۲۵ کربلا بودی، سلام بر طلوع صبح شیرینت که تداعی کوکب وصل را می کرد. سلام بر تو که شهره شهیدان شهر عشق بودی. سلام بر تو که امروز، غریبی و دل را یارای شناختنت نیست، حتی آنهایی که تو را روزگاری لمس کرده بودند، دیگر سراغی از تو نمی جویند. سلام بر تو ای غریبستان دل! یادش بخیر، آوای زمزمه های نیمه شب های لاله ها و شقایقها در آن وادی بی همتای سکوت. یاد غریبانه گریستن افاقی های سرخ، یاس های سپید و اطلس های نجیب در نیمه شب ها بخیر. ای کاش زمان ما را با خود به عقب می برد و ما می توانستیم باز هم در حضور آن ملکوتیان سینه سرخ از عشق بگوئیم و شهادت را به تفسیر بنشینیم. آری! هفت تپه را نه تنها آشنایان زمین بلکه ملکوتیان هم می شناسند. راستی هفت تپه! تو هم به یاد سوز دل بچه ها، اشک می ریزی؟ آنان که عاشق بودند و سیر در آسمان ها داشتند، هنوز هم قادرند لحظه های نشستن بر بال سپید ملائک تا حریم کبریا را هجر نمایند. ای کاش باز هم برای یک بار هم که شده می توانستیم در میان آن ملکوتیان با هم قرار بگیریم و سخن بگوئیم. هفت تپه! برخیز و دست ما واماندگان زمین گیر را بگیر و بر ما از هفت شهر عشق بخوان که عشق هم زاد دیرینه ی توست.



یادمان شهدای اروندکنار

اروندکنار که در فاصله ۵۰ کیلومتری جنوب آبادان واقع شده، آخرین شهر ایران در کرانه رود اروند و پیش از ریزش آن به داخل خلیج فارس است. روبروی این شهر و در آن سوی اروندرود، شهر بندری فاو قرار دارد که گنبد و گلدسته آن به وضوح دیده می شود. یادمان شهدای والفجر ۸ در این منطقه قرار دارد که یادآور روزهای بهمن ماه ۶۴ و عبور دلیرمردان ایرانی از اروندرود و در نهایت تسخیر شهر فاو است. رزمندگان ایرانی در اروندکنار آماده شدند و در تاریکی شب به دل آب های خروشان زدند و در نهایت یکی از عملیات های موفق دفاع مقدس یعنی والفجر ۸ را رقم زدند. عملیات والفجر ۸ که منجر به تصرف شبه جزیره فاو در غرب رودخانه اروند و در خاک عراق توسط رزمندگان ایرانی شد، یکی از مهم ترین و درعین حال شگفت انگیزترین عملیات های هشت سال دفاع مقدس، بلکه طول قرن است. شیوه و شکل عملیات و عبور از رودخانه پهناور و پرخروش اروند برای رسیدن به خط اول دشمن در آن سوی ساحل، محبت مهم، استراتژیک و مهیجی است که حیرت بسیاری از استراتژیست های نظامی دنیا را به همراه داشت. به پاس دلیرمردیها و رشادتهای رزمندگان دلیر اسلام در تاریخ شانزدهم فروردین ۱۳۸۰ (ه.ش) مصادف با دهم محرم الحرام سال ۱۴۲۲ (ق.ه.ق) پیکر هشت غواص شهید گلگون کفن و گمنام عملیات والفجر ۸ در یادمان شهدای این منطقه به خاک سپرده شده است.



معرفی عملیات

عملیات بزرگ والفجر ۸ با رمز «یا فاطمه الزهرا(س)» در جبهه جنوب در منطقه فاو و در وسعت ۸۰۰ کیلومتر مربع از ۲۰ بهمن ماه ۱۳۶۴ آغاز شد. در این عملیات هزاران تن از نیروهای ایرانی از رودخانه خروشان اروند گذشتند و در اولین روز عملیات، شهر مهم فاو را در جنوب شرقی عراق فتح کردند. این عملیات به قدری غیرمنتظره و از لحاظ نظامی پیچیده و موفقیت آمیز بود که باعث اعجاب کارشناسان نظامی و سیاسی جهان و غافلگیری رژیم بعثی عراق شد. این عملیات با هدف فشار بر رژیم صدام برای پایان دادن به اشغال خاک ایران و تن دادن به جبران خسارت های وارد شده بر ایران انجام شد و برتری نظامی ایران بر عراق را در دفع تجاوز نظامی این کشور ثابت کرد. نبرد سرنوشت ساز فاو، به عنوان برجسته ترین و پیچیده ترین عملیات جنگی جمهوری اسلامی ایران، سرانجام پس از ۷۵ شبانه روز درگیری، که در طول جنگ بی سابقه بوده، با پیروزی کامل رزمندگان اسلام پایان یافت.



شهرستان آبادان



شهرستان آبادان جنوبی ترین شهرستان استان خوزستان است و از شمال به شهرستان های شادکان و خرمشهر، از شرق و جنوب به خلیج فارس و از غرب و جنوب غربی با کشور عراق مرز مشترک دارد. این شهرستان دو بخش به نام های مرکزی و اروندکنار دارد که اروندکنار، مرکز بخش اروندکنار و آبادان مرکز بخش مرکزی آبادان است. آب و هوای این شهرستان گرم و مرطوب است و اغلب مردم آن پیرو مذهب شیعه دوازده امامی هستند. جزیره آبادان منطقه ای است محصور بین رودخانه های کارون، بهمن شیر و اروند رود و خلیج فارس که طول آن ۶۴ کیلومتر و عرضش بین ۳ تا ۲۰ کیلومتر در نوسان است و ۲۷۹۶ کیلومتر مربع وسعت دارد. قسمت های جنوب شرقی جزیره به صورت زمین های پست و باتلاقی است. اروندکنار شهر و بخشی است در شهرستان آبادان که در ۵۲ کیلومتری جنوب شرقی آبادان قرار دارد. این شهر بندری دارای اسکله و امکانات بارگیری لنج های کوچک است و آخرین حد خشکی در جنوب جزیره آبادان است و روبروی آن شهر فاو، بندر معروف صادراتی و پایانه نفتی عراق قرار دارد. از لحاظ طبیعی، اروندکنار به صورت دشت نسبتاً همواری است که از رسوبات بین النهرین و نیز رسوبات رشته کوه زاگرس تشکیل شده است. اروندکنار در بهمن ۱۳۶۴ محل تدارک رزمندگانی بود که برای عملیات والفجر ۸ آماده می شدند.

تو عقل نداری؟! شرح عملیات

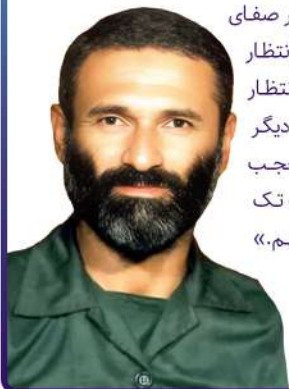
بعثی ها همه تلاش خود را برای بهرمبرداری حداکثری از شبه جزیره فاو کرده بودند. آن ها با استقرار سامانه های پیشرفته موشکی، بر بندر ماهشهر و بندر امام خمینی مسلط شده بودند. هر کشتی که برای تخلیه یا بارگیری به بندرهای ما نزدیک می شد، آن را از اطراف ام القصر می زدند و مشکلات زیادی برای پهلو گرفتن کشتی ها در بندرگاه ایجاد می کردند. عملیات در این منطقه اهداف زیادی داشت: اشراف بر تردد شناورهای عراقی، قطع دست بعثی ها از آب های آزاد، تسلط بر اروندرود، تهدید بندر ام القصر و هم مرز شدن با کویت. بیستم بهمن ۱۳۶۴، دو ساعت قبل از شروع عملیات، سه هزار غواص از اروند رد شدند و به ساحل فاو رسیدند؛ نیروها وارد خطوط دشمن و سنگرها شدند. بعثی ها که غافلگیر شده بودند، به سمت نخلستان های داخل عراق فرار کردند و خطشان سقوط کرد. رزمندگان، یک فرمانده تیپ عراقی را به اسارت گرفته بودند. در بازجویی هایی که از او کرده بودند، گفته بود: من به فرمانده لشکر گفتم که احساس می کنم ایرانی ها حرکت های مشکوکی در اطراف آب انجام می دهند. فرمانده گفت: تو بی شعوری. اگر عقل نظامی داشتی، این حرف را نمی زدی. کدام ارتش دنیا هست که بتواند از این رودخانه عبور کند؟! امکان ندارد! ارتش صدام برای بازپس گیری فاو، با همه تجهیزات وارد عمل شد و پاتک های سنگینش را شروع کرد. بچه ها همچنان مقاومت می کردند. درگیری سختی روی جاده ام القصر در گرفت. آنجا نقطه حساسی بود. عراقی ها روی این جاده خیلی فشار می آوردند؛ چون می ترسیدند ایران به نیروی دریایی عراق برسد. کل نیروی دریایی شان در ام القصر بود که از طریق خور عبدالله به دریا وصل می شد. همه تلاششان این بود که این جاده را ببندند. همان اول کار، تعداد زیادی از تانک های دشمن منهدم شدند. یکی از کارهای دیگری که هلی کوپترها انجام می دادند، پشتیبانی از عملیات بود. زخمی ها را از منطقه می بردند و از عقب، مهمات می آوردند.



شهید حاج حسین بصیر

در شام غریبان عاشورای حسینی سال ۱۳۲۲ در یکی از روستاهای "فریدونکنار" به دنیا آمد. او اولین فرزند زوج "محمد حسن بصیر" و سیده "سکینه طیبی نژاد" بود که در دوره ارباب و رعیتی به عنوان یک رعیت در زمین های ارباب کشاورزی می کردند. مادرش می گوید: «در آن دور ما رعیت مردم بودیم و گندم و پنبه می کاشتیم. ما کار می کردیم و ارباب می برد. حتی خانه ای که زندگی می کردیم مال ارباب بود.» او در رژیم پهلوی به طور گسترده و همه جانبه مبارزه می کرد به همین خاطر چند بار دستگیر و روانه زندان شد در سال ۱۳۵۷ برنامه راهپیمایی "فریدونکنار" را با تظاهرات مردم در "تهران" هماهنگ می کرد و در شهر هسته مبارزه و راهپیمایی را سازمان داد. تا ۳۰ دی ماه ۱۳۵۹ در جبهه حضور داشت و بعد از دو ماه مراجعت به زادگاهش بار دیگر در اول فروردین ۱۳۶۰ به جبهه اعزام شد. در بیست و هشت شهریور ماه ۱۳۶۲ در منطقه جنگی به عضویت رسمی سپاه پاسداران در آمد. از آن پس فرماندهی گردان یا رسول (ص) لشکر کربلا را عهده دار شد. یکی از همزمانش می گوید: به ندرت لباس فرم سپاه را می پوشید و اکثر وقت ها لباس خاکی بسیجیان بر تن داشت. روزی در قرارگاه با فرماندهان عالی رتبه جنگ مانند محسن رضایی و علی شمخانی جلسه داشت. مشاهده کردم که با همان لباس خاکی بسیج می رود تا در جلسه شرکت کند. گفتم بهتر نیست تا لباس فرم سپاه را بپوشید؟ در جوابم گفت: فرزندم! من این لباس را دوست دارم و به آن افتخار می کنم و از خدا می خواهم که همین لباس را کفنم قرار دهد. دوست دارم لباس رزم کفنم شود و در آن روز بزرگ که همه در پیشگاه محبوب سرافکننده می ایستیم در قافله پر شور شهیدان سربلند بر حریر خویش مباحثات کنم.

حاج بصیر در ۱۹ فروردین ۱۳۶۶ به قائم مقامی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا منصوب شد و در عملیات کربلای ۸ شرکت کرد. در این عملیات دو هم‌رزم او سردار محمد حسن قاسمی طوسی و سردار حمیدرضا نوبخت به شهادت رسیدند. حاج حسین بصیر قبل از هر عملیات موهای سر و صورت را اصلاح می کرد و گفت: «عملیات سعی در صفای مستی و طواف کعبه عشق است.» قبل از شروع عملیات کربلای ۱۰ شبی که با نیمه شعبان مصادف بود، حاج بصیر خطاب به رزمندگان گفت: «انتظار یعنی حرکت و انتظار یعنی ایثار. یعنی خون؛ انتظاری یعنی ادامه دادن راه شهیدان، انتظار برای این است که انسان در سکون آب گندیده نباشد، انتظار خیمه خروشان است و دریای مواج.» غروب عملیات حاجی به اتفاق تنی چند از رزمندگان در سنگر نشسته بود. دستی به محاسنش کشید. گفت: دیگر پیر و خسته شده ام و نیاز به استراحت دراز مدت دارم. برادرش هادی می گوید: «من که هیچگاه کلمه خستگی را از حاجی نشنیده بودم با تعجب گفتم: ان شاءالله بعد از عملیات به شمال بروید و کمی استراحت کنید.» در شب عملیات شیشه عطری از جیبش بیرون آورد و به سر و صورت تک تک بچه های رزمنده زد و به آنها می گفت: «اگر به فیض شهادت نائل شدید ما را فراموش نکنید؛ ما از شما التماس دعا داریم.» حاج بصیر در سال ۱۳۶۶ در عملیات کربلای ۱۰ در ارتفاعات برفگیر ماووت حضور داشت. سرانجام در ۲ اردیبهشت ۱۳۶۶ در شب عملیات کربلای ۱۰ بر فراز ارتفاعات ماووت کمپاره ای بر سنگر او فرود آمد و حاج حسین بصیر در سن چهل و پنج سالگی بعد از هفت سال حضور مستمر در جبهه های نبرد به شهادت رسید. پیکر مطهر شهید حاج حسین بصیر در میان انبوه جمعیت و مشتاقان شهادت و سوگوار تشییع و در گلزار شهدای "فریدونکنار" به خاک سپرده شد.



پل بعثت شاهکار مهندسی جنگ

پس از تصرف شهر ساحلی فاو در عملیات والفجر ۸ و قطع ارتباط عراق با آب های خلیج فارس، رژیم بعث همه توان خود را برای به زانو در آوردن رزمندگان به کار بست و شهر فاو و نیرو های مستقر در آن را زیر آتش سنگین حملات هوایی و زمینی و توپخانه ای خود گرفت. با آنکه عبور نیروی نظامی از ارونردود از نظر کارشناسان نظامی دنیا غیر ممکن بود و پشتیبانی از این حجم نیرو در فاو فقط از طریق رودخانه، پل مناسبی را می طلبید لذا به همت نبوغ و درایت ایرانی احداث پل با مشخصات ویژه ای چون بهره مندی از استتار کامل و همچنین استقامت در برابر حملات هوایی و توپخانه ای، در دستور کار فرماندهان جنگ و مسئولین قرارگاه کربلا قرار گرفت. عرض ارونردود در محل احداث پل، ۹۰۰ متر و حداکثر عمق آن ۱۲ متر بود و بلندی جزر و مد آب به سه و نیم متر می رسید. لذا مسئله اصلی در ساخت پل، ایمنی و لحاظ سیستم ایستایی و پایداری بود به نحوی که بتواند در مقابل جزر و مد و سرعت زیاد جریان رودخانه مقاومت کند و تعادل خودش را در مقابل لرزش ها از دست ندهد. از همین رو تصمیم بر آن شد تا بر روی یک پل شناور لانه زنبوری کار شود و لوله ها ابتدا شناور شده و سپس غرق شوند و هر ردیف طوری روی ردیف قبلی قرار گیرد که شکل شبکه لانه زنبوری را به وجود آورد تا با ریختن آسفالت مورد استفاده قرار گیرد. بدین ترتیب پل بعثت که از آن به عنوان شاهکار مهندسی جنگ می توان نام برد پس از شش ماه تلاش و به کارگیری ۳۴۰۰ قطعه لوله، توسط ستاد مهندسی رزمی کربلا و با پشتیبانی قرارگاه خاتم الانبیاء و ستاد های مرکزی پشتیبانی جهاد سازندگی استان های خراسان و خوزستان در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۲۲ در ۱۰ کیلومتری جنوب شهر فاو و هم زمان با عید مبعث بهره برداری شد و به این علت پل بعثت نام گرفت. پس ارتخیه فاو توسط نیروهای خودی در تاریخ ۱۳۶۷/۱/۲۸ بخش میانی پل تخریب شد و پس از پایان جنگ، آثار بر جای مانده از پل و پایه های آن در ساحل خودی که مانع کشتی رانی در ارونردود بود، جمع آوری شد.



قدرت موشکی جمهوری اسلامی

در سال‌های اخیر فشار برای مذاکره بر سر توان موشکی ایران همیشه در دستور کار غرب به سرکردگی آمریکا بوده است. امروزه صنعت موشکی ایران که بر اندام دشمن لرزه افکنده و گزینه نظامی آن‌ها را بی‌اعتبار کرده، مرهون همت و مجاهدت شهید حسن تهرانی‌مقدم و یاران اوست که از ۴۰ سال پیش با تشخیص اهمیت و ضرورت بحث موشکی و خودکفایی-در گمنامی و بی‌نامی- تحقیق و تولید و آزمایش موشک‌های مختلف را آغاز و عمر خود را صرف توسعه توان موشکی ایران کرد تا آنکه در این راه جان خود را فدا و به پدر موشکی ایران شهره یافت. سردار سرلشکر پاسدار شهید حسن تهرانی‌مقدم از بنیانگذاران اصلی صنایع موشکی ایران و بنیان‌گذار توپخانه و موشکی سپاه در دوران پرافتخار هشت سال دفاع مقدس و مسئول سازمان خودکفایی و تحقیقات صنعتی سپاه پاسداران بود. پدر موشکی ایران و جمع دیگری از اعضای سازمان جهاد خودکفایی سپاه، بیست‌ویکم آبان‌ماه سال ۹۰ در حادثه‌ای در یکی از مراکز پشتیبانی سپاه به درجه رفیع شهادت نائل شدند. حالا و بعد از گذشت ۱۲ سال، دستاوردهای شهید تهرانی‌مقدم است که همچنان باعث کابوس دائمی نظام سلطه شده و اساساً به خاطر مجاهدت‌های او و ادامه دهندگان راهش است که جبهه مقاومت و مردان جهاد، به توان و اقتدار موشکی ایران تکیه کرده و گزینه‌ها و ادعاهای نظامی آمریکا و اروپا و سپر موشکی رژیم صهیونیستی را به سخره می‌گیرند.



پدر صنایع موشکی ایران شهید حسن تهرانی‌مقدم: فقط انسان‌های ضعیف به اندازه امکاناتشان کار می‌کنند

موشک خرمشهر

موشک خرمشهر در ۳۱ شهریور ۱۳۹۶ به وسیله وزارت دفاع رونمایی شد. این موشک، سومین موشک ایرانی، پس از سجیل و عاشورا است که بالای ۲ هزار کیلومتر برد دارد. از مهمترین ویژگی‌های این موشک علاوه بر بُرد بلند، دقت اصابت بالا و نقطه زنی محسوب می‌شود و شاید بتوان آن را دقیق‌ترین موشک ایرانی نامید. این موشک با برد ۲ هزار کیلومتر، سوخت مایع از نوع زمین به زمین دارد. یکی از دستاوردهای مهم در موشک خرمشهر پیاده سازی انفجار سه کلاهک همزمان است. این میزان کلاهک جنگی به معنای قدرت تخریب بیشتر موشک خرمشهر نسبت به دیگر موشک‌ها است و در نابودی اهداف قدرتی منحصر به فرد دارد.

موشک عاشورا

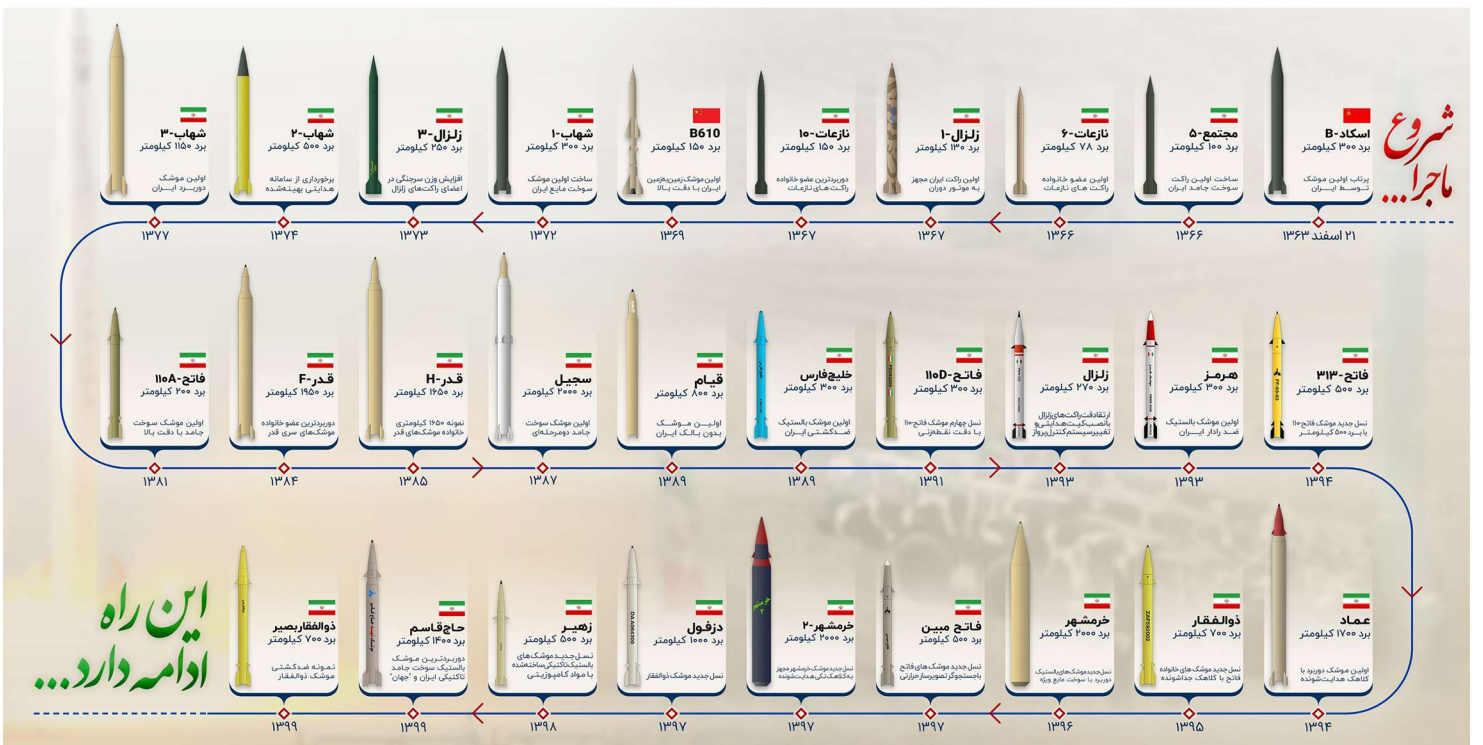
موشک عاشورا در آذر ۱۳۸۷ خورشیدی رونمایی شد، این موشک بیش از ۲ هزار کیلومتر برد دارد و تاج صنعت دفاعی ایران لقب گرفته است. سرعت مافوق صوت، باعث کاهش مقدار زمان مورد هدف قراردادن اهداف و افزایش دقت موشک می‌شود و این امکان را به موشک عاشورا می‌دهد که حرکت خود را تا هدف، بدون آنکه رادارها آن را شناسایی کنند، ادامه دهد و بر سیستم‌های ضد موشکی دشمن پیروز آید. همچنین این موشک از سوخت جامد بهره می‌گیرد که به طور چشمگیری زمان راه اندازی و استقرار موشک را کاهش می‌دهد و از این رو، باعث کاهش مقدار زمان هشدار برای دشمن و افزایش دقت موشک می‌شود.

موشک سجیل

سجیل نخستین موشک دوربرد از نسل موشک‌های بالستیک با سوخت جامد است که در ۲۲ آبان ۱۳۸۷ خورشیدی تحت پروژه به نام عاشورا ساخته و با موفقیت آزمایش شد و تحول عظیمی در صنعت موشکی ایران ایجاد کرد. از مهم‌ترین مزایای استفاده از سوخت‌های جامد به نسبت سوخت‌های مایع، ماندگاری این سوخت‌ها است. سوخت‌های مایع ماندگاری بسیار کمی دارند و باید پس از مدتی حتماً سوخت موشک تعویض شود اما سوخت‌های جامد چیزی در حدود ۹ سال ماندگاری دارند. این موشک، سنگین‌وزن‌ترین موشک ایرانی محسوب می‌شود که بیش از ۲۳ تن وزن دارد. بُرد این موشک ۲ هزار کیلومتر است.

موشک خلیج فارس

در بهمن ۱۳۸۹ خورشیدی از جدیدترین موشک بالستیک و هوشمند ضد اهداف دریایی رونمایی شد. یکی از مهم‌ترین مزایای موشک خلیج فارس بود که دشمن توانایی ردگیری و خنثی کردن آن را ندارد. خلیج فارس، موشکی بالستیک و ضدکشتی با سوخت جامد تک مرحله‌ای با برد ۳۰۰ کیلومتر است. برد ۳۰۰ کیلومتری موشک، تقریباً تمام خلیج همیشه فارس و دریای عمان را پوشش می‌دهد. دقت این موشک ضدکشتی زیر ۱۰ متر است و قادر است تمام تجهیزات نظامی دریایی دشمنان ایران را شکار کند. این موشک بصورت بالستیک از سطح زمین شلیک شده و عمودی از ارتفاع بالا می‌تواند هرگونه ناو یا شناور دشمن را مورد هدف قرار دهد.



معرفی بیمارستان های صحرائی زمان جنگ



بیمارستان صحرائی امام حسین(ع) در ۷ کیلومتر ۷ جاده شهید شرکت (جاده انشعابی از شرق جاده اهواز-خرمشهر و بین ایستگاه حسینی و دارخوین) قرار دارد. این بیمارستان صحرائی در سال ۱۳۶۱ ابتدا به صورت سوله هایی با آهن و پلیت ساخته شد که بعد ها و همزمان با عملیات کربلای ۴، بیمارستانی بتنی و با مساحت ۳۵۵۱ متر مربع در کنار آن احداث و به بهره برداری رسید. این بیمارستان توسط وزارت مسکن و شهرسازی و قرارگاه مهندسی خاتم الانبیاء برای پشتیبانی و مداوای مجروحین عملیات کربلای ۵ و عملیات والفجر ۸ ساخته شده و توسط بهداری رزمی جنوب اداره می شد. این بیمارستان صحرائی که به ضخامت یک و نیم متر با خاک کاملا استتار و با نیم متر ماسه و قطعات بتنی در برابر بمباران و موشک باران مقاوم شده بود، یکی از مجهزترین بیمارستان ها در نوع خود بود و در آن تقریبا همه امکانات یک بیمارستان شهری تدارک دیده شده بود. این بیمارستان علاوه بر پذیرش مجروحین جنگی، مصدومین شیمیایی را نیز پذیرش می کرد. بیمارستان صحرائی امام حسین (ع) به گونه ای مجهز شده بود که دارای رادیولوژی، بانک خون، ۸ اتاق عمل، بیست و پنج تخت اورژانس برای مجروحین عادی و بیست تخت اورژانس برای مصدومان شیمیایی، داروخانه، بخش مراقبت های ویژه و آزمایشگاه، ۱۴۵۰ نفر پزشک و کادر مرتبط پزشکی و ۱۲۰ نفر کادر اجرایی بود. از همان بدو شروع به کار و راه اندازی، قسمت های مختلف این بیمارستان امکانات لازم را برای ارائه خدمات درمانی به مجروحین به دست آورد. به طوری که محل اورژانس آن که از دو سالن عمود بر هم تشکیل می شد، در موقع پدافند به عنوان نگاهتگاه و در هنگام آفند، به عنوان اورژانس برای پذیرش مجروحین بدحال، مورد استفاده قرار میگرفت. مناطق زیر پوشش این بیمارستان صحرائی از خرمشهر (محلی که رود خانه کارون، آبادان را از خرمشهر جدا می کند) تا زید و در صورت نیاز حداکثر تا صحرائی کوشک امتداد می یافت. اورژانس های مستقر در محور های عملیاتی شلمچه، زید، کوشک، طلائییه و خرمشهر، مجروحین خود را از طریق جاده های خرمشهر، شهید صفوی، امام رضا و زید به این بیمارستان منتقل می کردند. در سال ۱۳۶۷ و پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، در جریان هجوم دوباره ارتش عراق به جاده اهواز-خرمشهر و سه راه حسینی، بیمارستان امام حسین در آستانه سقوط قرار گرفت و دشمن تا ۲ کیلومتری این بیمارستان پیشروی نمود. این بیمارستان در طول جنگ منشا خدمات بسیار ارزنده ای به رزمندگان اسلام بود و نقش بسیار مهمی در مداوای مجروحین جنگی و به خصوص مصدومین ناشی از بمباران شیمیایی دشمن ایفا نمود.

بیمارستان صحرائی امام حسن (ع)

معرفی
امکان



بیمارستان صحرائی امام حسن مجتبی(ع) در هفت کیلومتری جنوب شرقی شهر بستان و در شرق جاده بستان-سوسنگرد و در نزدیکی پل سابله قرار دارد. این بیمارستان یکی از بیمارستان های بزرگ صحرائی است که مهندسی قرار گاه خاتم الانبیاء سپاه پاسداران آن را در سال ۱۳۶۶ برای استفاده در عملیات های ایذایی در منطقه هورالهوریزه و محور بستان طراحی و احداث کرد و مجروحین مناطق فکه، جزایه و جزایر مجنون به این بیمارستان منتقل می شدند. این بیمارستان که توسط بهداری رزمی جنوب قرارگاه کربلا اداره می شد، با مساحت ۳۵۷۰ متر مربع هشت اتاق عمل، ریکواری، نگاهتگاه، آزمایشگاه، بانک خون، واحد دندان پزشکی، دو سالن بزرگ اورژانس و رادیولوژی و بخش بیمارستان شیمیایی داشت. این بیمارستان به علت تغییر محور عملیاتی از جنوب به غرب در پایان جنگ، چندان مورد استفاده قرار نگرفت و اکنون به مکانی برای بازدید و استقرار راهیان نور مبدل شده است.

بیمارستان صحرائی امام رضا (ع)

معرفی
امکان

بیمارستان صحرائی امام رضا(ع) در دشت جفیر و در یک کیلومتری چهار راه صاحب الزمان و هشت کیلومتری شرق هورالهوریزه و در دو کیلومتری پاسگاه مرزی برزگر واقع شده است. ساخت این بیمارستان بعد از عملیات خیبر و در اوایل سال ۱۳۶۳ شروع شد و پس از عملیات بدر به بهره برداری رسید و تا پایان جنگ فعالیت داشت. این بیمارستان نخستین بیمارستان بتنی در جنوب بود که با مساحت ۳۲۰۰ متر مربع زیر بنا زیر نظر قرار گاه خاتم الانبیاء توسط قرار گاه مهندسی صراط المستقیم و با همکاری اداره کل مسکن و شهرسازی استان خراسان احداث شد و دارای ظرفیت چهارده تخت اورژانس، هفت تخت اتاق عمل و رادیولوژی و یک پد بالگرد و سایر تاسیسات جانبی بود. ارائه خدمات پزشکی، انجام عمل های اضطراری، مراقبت بعد از عمل، اعزام مجروحین محور های عملیاتی به بیمارستان های شهر های عقبه و ایجاد نگاهتگاه از جمله وظایفی بود که این بیمارستان بر عهده داشت. هدف اصلی از ساخت بیمارستان امام رضا ایجاد یک مرکز درمانی مناسب در منطقه عملیاتی هورالهوریزه بود، چرا که فاصله خطوط مقدم جبهه از هور تا اهواز به خصوص بعد از عملیات خیبر بسیار زیاد بود که این فاصله باعث می شد خودرو های حامل مجروحین، پس از چندین ساعت حرکت در منطق پر خطر، مجروح را به اهواز یا سایر مراکز درمانی انتقال دهند. انتقال مجروحین از جاده هایی که در دید خلبان هواپیماهای مهاجم قرار داشت، چه بسا باعث شهادت مجروحین می شد، به خصوص آنکه در جریان عملیات خیبر، به دلیل محدودیت جاده این خطر بیشتر احساس می شد.

یادمان شهدای شلمچه

این یادمان در یک کیلومتری شمال گمرک خرمشهر و پاسگاه شلمچه و در نزدیکی محل تلاقی جاده امام رضا و جاده شهید کاظمی قرار دارد. پس از عملیات کربلای ۵ آثار باقی مانده از شهدا در محل یادمان شهدای شلمچه جمع آوری شد که زیارتگاه میلیون ها نفر در سال های اخیر شده است. شلمچه منطقه ای در حد فاصل شهر های خرمشهر و بصره است که بخشی از آن در خاک ایران و بخشی دیگر در خاک عراق قرار دارد. مرزهای سرزمینی شلمچه از شمال به کانال ادب و پاسگاه بوییان، از جنوب به اروندرود، از شرق به نهر عریض و از غرب به کانال زوجی محدود می شود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رژیم بعثی عراق با توجه به نزدیکی بندر خرمشهر به مرز و وجود کنسولگری عراق در این شهر، به حمایت از گروه های ضد انقلاب از جمله گروه موسوم به خلق عرب پرداخت. پشتیبانی تجهیزاتی رژیم بعث از این گروه- که در راستای زمینه سازی تهاجم گسترده به ایران بود- اقدامات مختلف ترورستی را در پی داشت که مواردی مانند ترور اشخاص، ارسال مهمات، بمب گذاری، حمله مسلحانه به مراکز نظامی و اقتصادی و گلوله باران پاسگاه ها را شامل می شد. این وضعیت از اوایل سال ۱۳۵۹ آغاز و در مرداد و شهریور ۱۳۵۹ به اوج خود رسید. در این ماه ها، اقدامات مهندسی عراق در ایجاد مواضع، سنگرها و گسترش نیرو های نظامی در منطقه، نمودی آشکار از زمینه سازی تجاوز و انتخاب شلمچه به عنوان محور اصلی تهاجم به خوزستان بود.



یادمان عملیات کربلای ۵

فرماندهان یگان های سپاه نیز که از نتایج عملیات کربلای ۴ دچار فشار روحی بودند و نیز استحکامات شلمچه را غیرقابل عبور می دانستند، نهایتاً تضمین پیروزی را میسر نمی دیدند، بلکه کسب موفقیت در شلمچه را امکان ناپذیر ارزیابی می کردند. اما در این میان فرمانده کل سپاه که از شکست در کربلای ۴، فقط ضعف دشمن در شلمچه را شناسایی کرده بود، از نادر افراد امیدواری بود که در جلسات تصمیم گیری بر اجرای عملیات در منطقه شلمچه اصرار می ورزید. به هر صورت عملیات کربلای ۵ در وضعیت بسیار دشواری طراحی و اجرای آن بلافاصله در ۱۹ دی ماه سال ۱۳۶۵ آغاز شد که تا ۷ اسفند همان سال نیز ادامه یافت. در این عملیات مواضع عراق در کانال پرورش ماهی، پنج ضلعی و شلمچه از سمت شمال مورد هجوم قرار گرفت و بسیاری از دژهای نفوذناپذیر تسخیر شد. فرصت دادن به نیروهای سپاه و واگذاری این منطقه به معنای تسلیم عراق و تحقق خواسته های جمهوری اسلامی ایران در جنگ بود؛ لذا عراق پذیرفت که برای سد کردن حرکت رزمندگان ایران بهای سنگینی بپردازد و با گسیل انبوه نیروهای خود به منطقه ای با وسعت کم، در زیر آتش شدید و مؤثر نیروی خودی ایستادگی نماید. باین حال ارتش عراق نتوانست مانع از سقوط مواضع خود در شرق بصره شود و ۸۰ درصد از هدف های عملیات کربلای ۵ تأمین شد.



شهرستان خرمشهر

خرمشهر شهری است مرزی در جنوب غربی استان خوزستان که در محل تلاقی رودخانه های کارون و اروند واقع شده است و از شمال به اهواز، از شرق به بندر ماهشهر، از جنوب به آبادان و از غرب به مرز ایران و عراق محدود می شود. رودخانه کارون با گذر از داخل شهر خرمشهر (به صورت شرق به غرب) در جنوب خرمشهر به اروندرود می پیوندد که به این نقطه (سه راه تلاقی) گفته می شود. با آغاز جنگ ایران و عراق خرمشهر به دلیل نزدیکی به مرز، یکی از اولین نقاطی بود که مورد حمله ارتش بعثی قرار گرفت. دشمن در نظر داشت خوزستان و خرمشهر چند روزه اشغال کند اما مدافعان شهر به مدت ۳۴ روز در مقابل ارتش عراق مقاومت کردند و همین امر خرمشهر را به عنوان نماد و سمبل مقاومت به همگان شناساند. در تاریخ ۴ آبان ۱۳۵۹ آخرین مدافعان شهر نیز به جهت فشار مضاعف دشمن و کمبود سلاح و تجهیزات مجبور به عقب نشینی از خرمشهر شدند. دشمن پس از ناکامی در اشغال خوزستان، تجهیزات و امکانات دفاعی فراوانی را در خرمشهر و حومه آن مستقر و اطراف شهر را مین گذاری کرد و خرمشهر را به عنوان نماد پیروزی خود در جنگ مطرح نمود. اما به همت جوانان ایرانی، خرمشهر پس از ۵۷۸ روز (حدود ۱۹ ماه) اشغال توسط ارتش بعثی عراق، در تاریخ ۳ خرداد ۱۳۶۱ به حمله نیرو های سپاه پاسداران، ارتش و نیرو مردمی بسیج در عملیات (بیت المقدس) آزاد شد.

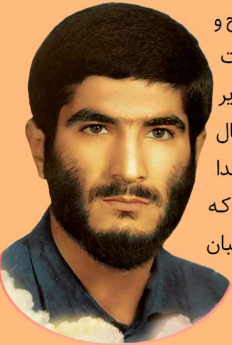


سنگسازان بی سنگر

۱۶ روز فاصله واقعا زمان کمی بود. نه با عقل و محاسبات نظامی جور درمی آمد نه با منطق چرتکه و حسابوکتاب سنجش توان نیروهایی که خسته بودند و خیلی هاشان رفقای خود را در کربلای ۴ جا گذاشته بودند. عملیات کربلای ۵ در شرایطی انجام شد که رزمندگان ما هنوز خستگی عملیات چند روز قبل در ساق پایشان مانده بود و بوی خون و باروت ریه هایشان را پُر کرده و زخم هایشان تازه تازه بود. دشمن هم ظاهراً مست پیروزی موقتی بود که به دست آورده بود. فرماندهانشان به مرخصی رفته بودند و خطوطشان هم نیمه تعطیل بود. منطق جنگ حکم می کرد هر دو طرف تا مدت ها بعد از طوفان کربلای ۴، آرام باشند. اما قرار نبود این معادله همانند دیگر معادلات به فرجام برسد. معادله بزرگتری رقم خورد که اسباب حیرت دشمن و تئوریسین های خبره جنگ در دنیا را موجب شد. پیروزی به اردوی ما بازگشت و نیروهای دشمن در نهایت حیرت فرماندهانشان تارومار شدند. در مرحله اول و دوم عملیات، ایران پس از تصرف کامل پنج ضلعی، با عبور از کانال پرورش ماهی، پاسگاه شلمچه و نخلستان های جزیره بوارین، وارد جزیره های فیاضی و ام الطویل شد. پس از آزاد سازی این جزیره، مرحله سوم عملیات در غرب نهر جاسم انجام گرفت که پس از چند روز درگیری سخت، ایران در اطراف نهر جاسم مستقر شد و به تثبیت مواضع خود در مناطق آزاد شده پرداخت. مرحله تکمیلی این عملیات، یک ماه پس از تثبیت مواضع، منجر به آزاد سازی نهر جاسم تا غرب کانال پرورش ماهی شد. دشمن در این عملیات، حدود ۱۴۰ تیپ وارد عمل کرد که مسئولیت اصلی آنها را سپاه سوم عراق به عهده داشت. باید توجه داشت که این عملیات حدود بیست روز پس از عملیات کربلای ۴ آغاز شد که تصور نمی کرد که به این زودی، عملیاتی پس از کربلای ۴ انجام شود. مقاومت دلیرانه بچه های مازندران نیروهایش را در آن منطقه متمرکز کرده بود و هر روز پاتک می زد. انتقال لشکر گارد ریاست جمهوری به آن فرماندهی می کرد. بچه های جهاد فارس صبح همان روز از سد خاکی وارد منطقه شده بودند تا تمام آسفالت را تبدیل به خاکریز کنند. با وجود شدت آتش دشمن، آنها موفق به این کار شدند. شاید بی دلیل نبود که امام خمینی در صحبت های خود این طور یاد کرده: «زحمات بی وقفه جهاد (سنگسازان بی سنگر)، از جمله مسائلی است که در قالب الفاظ نمی گنجد. عشق جهاد در خدمت به اسلام و مردم چشم دل عاشق خدمت به دین و مردم را روشن نموده است.»



سید مجتبی فرزند سید رمضان در سحرگاه بیست و یکم ماه رمضان (اذان صبح)، روز یازدهم دی ماه ۱۳۴۵ در شهر ولایت مدار ساری و در خانهای که با عشق به اهل بیت علیهم السلام مزین شده بود دیده به جهان گشود. پدرش کفاح ساده دل و متدینی بود که بیش از همه چیز به رزق حلال اهمیت می داد. سید مجتبی دوران تحصیل را در مدارس زادگاهش سپری کرد. سال ۱۳۶۲ در ایام هنرستان که ۱۷ سال بیشتر نداشت، به ندای هل من ناصر ینصرنی حسین زمان، خمینی کبیر، لبیک گفت و راهی جبهه شد. از کوه های سر به فلک کشیده غرب تا دشت های تفتیده جنوب، در همه عملیات ها حضور او برای فرماندهان و رزمندگان نعمت بود. قدرت بدنی بالا شجاعت ایمان و برخورد صحیح از او انسان کاملی ساخته بود. سال ۱۳۶۶ به فرماندهی گروهان سلمان از گردان مسلم لشکر ۲۵ کربلا منصوب شد و این در حالی بود که تا این تاریخ چندین بار به شدت مجروح شد و بعد از آن نیز به شدت مجروح و شیمیایی شد. به طوری که طحال و قسمتی از روده هایش را برداشتند. اما این اتفاقات باعث نشد از جمع باصفای رزمندگان جدا شود. پس از پایان جنگ تا دو سال در واحد طرح و عملیات تیپ سوم لشکر در همان مناطق ماند. سید طی این دوران از لحاظ معنوی بسیار رشد کرد. سال ۱۳۶۹ به ساری بازگشت و ازدواج کرد. سید با مسئولیت امور ورزش در لشکر ۲۵ کربلا مشغول به کار شد. هیئت بنی فاطمه (س)، هیئت رهروان امام خمینی (ره) و راه اندازی بیت الزهرا (س) نتیجه تلاش های خستگی ناپذیر او و دوستانش بود. تلاش سید در جذب و هدایت جوانان به این هیئت نتیجه داد شیوه هیئت داری او بسیار جذاب و جدید بود. هیئت سید، جوانانی را که به دنبال معارف ناب اهل بیت (ع) بودند، سیراب می کرد. سوز درونی اخلاص و سیمای ملکوتی سید همه را جذب می کرد. سال ۱۳۷۴ به طرز عجیبی به میهمانی خانهای خدا دعوت شد! و این سفر بسیار در حال درونی او تأثیرگذار بود. می گفت انسانی که از سفر معنوی حج برگشت، نباید در این دنیا بماند. سید در جواب دوستان، که از اوضاع اقتصادی گله می کردند، می گفت این ۳۰ سال عمر ارزش این حرفها را ندارد. بارها از عبارت ۳۰ سال او برای خودش استفاده می کرد. شب یازدهم شعبان سال ۱۳۷۵ هجری شمسی در جمع دوستان به زیبایی نغمه سربازی کرد. سپس از غیبتش در شب نیمه شعبان صحبت به میان آورد. در مراسم نیمه شعبان همه منتظر نغمه سربازی سید بودند اما خبری از او نشد. سید بر روی تخت بیمارستان بود. عوارض شیمیایی به سراغش آمده بود چند روز بعد و درست در روز یازدهم دی ماه (اذان مغرب) و در سی امین سالگرد میلادش پرنده روح سید از عالم خاک پرکشید و به یاران شهیدش پیوست. تشییع پیکر (اذان ظهر) او یکی از بزرگترین اجتماع مردم ساری بود. طول جمعیت به کیلومترها می رسید. سید در کنار دوستانش در گلزار شهدا، آرامید.

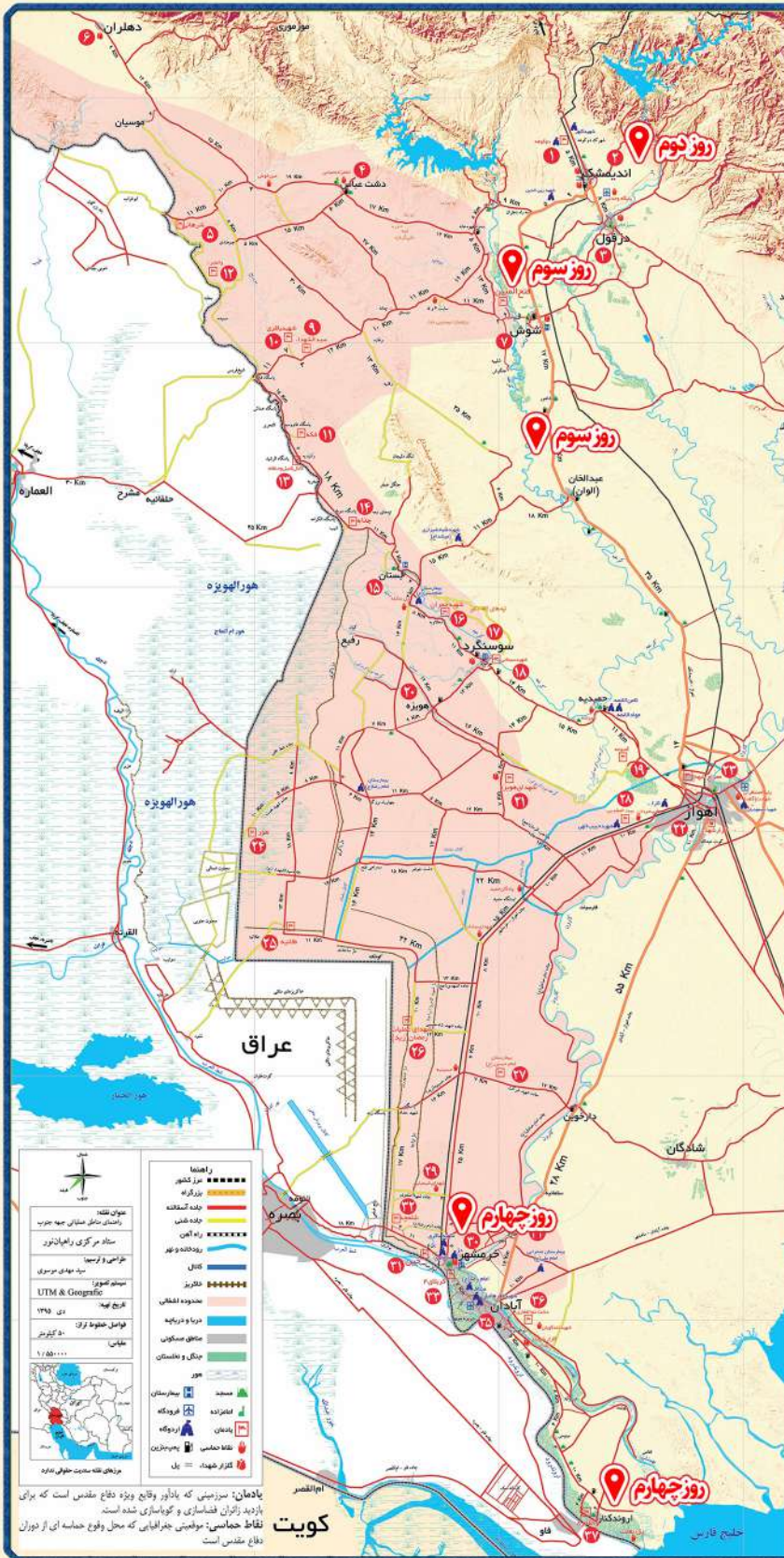


خاطره شهید عرفات بوی شلمچه می داد

شهید سید مجتبی علمدار، به سال چهل و پنج، در هنگامه سحر بدنیا آمد، آقا سید مجتبی اولین صدایی را که در این جهانی هستی، پس از اولین لحظه تولدش شنید، اذان صبح بود. «شهید سید مجتبی علمدار، فرمانده گروهان سلمان از گردان مسلم ابن عقیل (س)، لشکر ویژه ۲۵ کربلا بود.» آن شب «عملیات والفجر ۱۰»، به سمت سه راهی دوجبله پیش می رفتیم، آتش دشمن لحظه ای قطع نمی شد، تیربارها مانند، بلبل می خواندند، مجتبی تیر خورد، گلوله گرینف بود. گرینف گلوله عجیبی دارد، تیرخورد به بازوی مجتبی، بالای آرنج، دست مجتبی را خرد کرد و گلوله عمود فرو رفت به پهلوی مجتبی، بازوی مجتبی شکست، پهلویش را شکافت، مجتبی می گفت: فدای مادرم بشوم، مادرم زهرا (س) که آن نانجیبان، پهلویش را شکستند و بازویش را، هوا تاریک بود، وقتی گلوله خوردم، حس غریبی از همه یازدهایی که گفته بودم ریخت توی دلم. تیرخورد به پهلویم، یاد پهلوی مادرم فاطمه (س) بودم.. مجتبی که در عملیات والفجر ۱۰، سخت زخمی شده بود، در بیمارستان بوعلی سینا ساری بستری بود، دیگر از آن هیکل ورزشکاری و قامت برافراشته و رشید، شده بود پوست و استخوان، مثل یک گنجشک زخمی زیر باران، افتاده بود روی تخت. بچه های جبهه ای می آمدند و می رفتند، سید مجتبی چون پهلویش را تیر شکافته بود، کله استرومی شده بود، یک وضعیت بسیار سخت برای یک مجروح جنگی، به همین خاطر بوی نابهنجاری فضای اتاق را گرفته بود. بعضی از بچه ها مجبور بودند، جلوی بینی و دهان شان را بگیرند. مجتبی می گفت: بچه ها، این بوی ظاهر من است که شما را این همه بی طاقت کرده و مجبورید جلوی دهان و بینی تان را محکم بپوشانید، وای به روزی که بوی باطن ما را خدا آزاد کند، آن وقت است که معلوم می شود چه بلایی سرتان می آورد. «آقاسید مجتبی البته این ها را از روی اخلاصی که داشت می گفت، وگرنه مجتبی یک جوری دیگر بود. خیلی خاص. روزگار گذشت، جنگ گذشت و مجتبی احوالی دیگر داشت، فرق داشت با خیلی از جنگ برگشتگان، همان حالات عرفانی را حفظ کرده بود و یک ذره از آن روحیات جبهه ای اش تنزل نکرده بود. یکی از آرزوهایش رفتن به حج بود. آقاسید مجتبی، مداح اهلبیت بود و روضه غریبی مادرش فاطمه الزهرا (س) می خواند. بعد جلسه غروب زنگ می زدند به خانه آقا سید مجتبی و می گویند: آقا سید مجتبی، آرزویی که داشتی بر آورده شده، می روی حج، چون آقا مجتبی عضو رسمی سپاه بود، باید مجوز خروج هم می گرفت. می رود ستاد مرکزی سپاه تهران، آن روز کلی دوندگی می کند، موفق نمی شود، دیگر داشت، تعطیل می شد، مجتبی می رود توی محوطه، بین درختان، می نشیند، آنجا گریه می کند، می گوید: یازدها (س) من گیر افتادم، اگر امروز اینجا کارم درست نشود، همچی بهم می خورد، بلند می شود، می رود، می بیند، کارش خدایی درست شده است. صدا می کنند: بیا این نامه ات برو. رفت مکه و مدتی بعد برگشت، رفتیم پیشوازش، بغلش کردم، بوئیدمش، بوسیدمش. رفتیم جای خلوتی، مجتبی گریه کرد، من گریه کردم، گفت: علیرضا، عرفات بوی شلمچه می داد. یک روز توی عرفات، جای خلوتی یافتم، جایی که من بودم و دلم بود، دست بردم خاک عرفات را بوئیدم، گفتم: عرفات، بی معرفت، بوی شلمچه می دهی! و من دلم را آنجا حساسی خالی کردم، سبک شدم. سیدمجتبی علمدار بعد از بازگشت عمره مفرده، دیگر با قبل فرق داشت، یک جورایی دیگه، پرستو شده بود و سکوی پرواز می خواست. سال هفتاد پنج، بر اثر جراحت ناشی از جنگ، این آخری بیمارستان امام (ره) ساری بستری شد. روز آخری، آقایحیی کاکویی بالای سرش، غروب بود، می گفت: همین که اذان مغرب شد، مجتبی چشم اش را باز کرد، بین اذان بود، گفت: «تو که آخر گره را باز می کنی، پس چرا امروز و فردا می کنی؟» هنوز اذان تمام نشده بود که سیدمجتبی چشم هایش را به روی دنیا بست و پرستو شد و پرید.



سیر تشریف (مدفن تا مقتل) راهیان نور دانش آموزی ۱۴۰۲



زمان	سین برنامه	روز اول
۵-۷	حرکت از مازندران به سمت تهران	
۱۱-۱۵	بازدید از مجموعه هوا و فضا اقامه نماز ظهر و عصر و صرف ناهار	
۱۶	حرکت به سمت استان قم	
۱۹	اسکان در اردوگاه یاوران حضرت مهدی (عج) قم	

زمان	سین برنامه	روز دوم
۵-۷	اقامه نماز صبح و صرف صبحانه در اردوگاه یاوران حضرت مهدی (عج)	
۷	خروج از اردوگاه	
۱۳	نماز ظهر و عصر و صرف ناهار در خرم آباد	
۱۸	اسکان در اردوگاه شهید جعفرزاده	
۲۱	برگزاری مراسم فرهنگی هنری (افتتاحیه)	

زمان	سین برنامه	روز سوم
۵-۷	اقامه نماز صبح و صرف صبحانه در اردوگاه شهید جعفرزاده	
۹:۳۰-۷:۳۰	بازدید از سد کرخه اندیمشک	
۹:۳۰-۱۱	بازدید یادمان فتح المبین	
۱۲-۱۵	بازدید از یادمان هفت تپه و اقامه نماز ظهر و عصر و صرف ناهار	
۱۹	اسکان و استراحت در اردوگاه شهید محمد بلباسی خرمشهر	
۲۱	شرکت در رزمایش فرهنگی اردوگاه شهید باکری خرمشهر	

زمان	سین برنامه	روز چهارم
۵-۷	اقامه نماز صبح و صرف صبحانه در اردوگاه شهید محمد بلباسی خرمشهر	
۷-۱۱	بازدید از یادمان والفجره ارونکنار	
۱۳	نماز ظهر و عصر و صرف ناهار در اردوگاه شهید محمد بلباسی خرمشهر	
۱۵-۱۹	بازدید از یادمان شهدای شلمچه و اقامه نماز مغرب و عشا	
۱۹:۳۰	دریافت شام از اردوگاه شهید بلباسی خرمشهر	
۲۲:۳۰	اسکان و استراحت در اردوگاه شهید جعفرزاده اندیمشک	

زمان	سین برنامه	روز پنجم
۵-۷	اقامه نماز صبح و صرف صبحانه در اردوگاه شهید جعفرزاده اندیمشک	
۷	حرکت از اردوگاه شهید جعفرزاده به سمت مازندران	
۱۲	نماز ظهر و عصر و صرف ناهار در قم	
۱۴	حرکت به سمت مازندران	

سازمان اردویی، راهیان نور و گردشگری سپاه کربلا مازندران